Arshive of SID

فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی
سال هفدهم، شماره ٦٧، زمستان ١٣٩٦، صفحات ١٨٨-١٤٧

یک تبیین اقتصادی- فلسفی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در نظریه مصرف‌کننده از منظر نظریه عدالت رالز

سیروس امیدوار*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۰۶

چکیده

در این مقاله تبیینی اقتصادی- فلسفی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در نظریه مصرف‌کننده که به لحاظ شکلی یک نظریه اصل موضوعی و به لحاظ محتوایی، یک قرائت قوی از نظریه انتخاب عقلانی است، ارائه می‌شود. با تحلیل ساختار یک نظریه اصل موضوعی به طور عام و نظریه مصرف‌کننده به طور خاص و با طرح این فرضیه که یک مبنای ارزشی خودخواهانه در این نظریه وجود دارد به منظور تایید این فرضیه بر لزوم وجود یک چارچوب نظری برای تعریف دو اصطلاح خودخواهی و عدالت‌خواهی تاکید می‌شود. آنگاه تعاریف این دو اصطلاح از منظر نظریه عدالت رالز تشریح می‌شود تا مبنایی برای طرح دو سوال اساسی به این شرح فراهم شود: ۱- آیا انسان به منزله یک مصرف‌کننده و به طور کلی‌تر یک تصمیم‌گیرنده، ناگزیر به انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی است؟ ۲- در صورت ناگزیر بودن، این انتخاب چگونه صورت می‌گیرد؟ در پاسخ به این سوالات با بکارگیری توام نظریه انتخاب عقلانی و نظریه عدالت رالز، بحث می‌شود که ترجیحات مصرف‌کننده به دو میل اساسی خودخواهی و عدالت‌خواهی قابل‌تحویلند. سرانجام با مقایسه آراء رالز و هابز نتیجه‌گیری می‌شود که انسان‌شناسی فلسفی به منزله یک مولفه اساسی نظام فلسفی، عاملی تعیین‌کننده در انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی در حوزه‌های مختلف از جمله در نظریه مصرف است.

طبقه‌بندی JEL: *D11, A12, B41*

کلیدواژه‌ها: *خودخواهی، عدالت‌خواهی، نظریه عدالت رالز و نظریه مصرف‌کننده.*

---

* استادیار دانشکده اقتصاد علامه طباطبائی، syrous_omidvar@yahoo.com

www.SID.ir

Arshive of SID

۱- مقدمه

در بین ایده‌های ارزشی، ایده عدالت از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که باعث شده از گذشته‌های دور تاکنون، عدالت‌کاوی و عدالت‌خواهی یکی از مسائل اساسی گروه بزرگی از رهبران فکری و پیروان پر شمار آنان در دو حوزه نظری و عملی (کاربردی) باشد. در حوزه نظری، بسیاری از متفکران بخش زیادی از عمر خود را صرف کاوش در مفهوم عدالت کرده‌اند[1] تا از این طریق نظریه‌هایی تبیینی- تجویزی در مورد عدالت بپرورانند.[2] در حوزه عملی نیز انسان‌هایی با اعتقاد به مفهومی خاص از عدالت از سر عدالت‌خواهی در راه تحقق آن مبارزه کرده و در مواردی جان خود را در راه آن فدا کرده‌اند.

واقعیت این است که اولا با وجود صرف حجم عظیمی از منابع کمیاب فکری، هنوز هم بر سر مفهومی مقبول از عدالت اتفاق نظر وجود ندارد، ثانیا گویی در طول تاریخ، در عرض جغرافیا و در عمق اجتماع بشری، نقض و رعایت عدالت، توامـا دو روی یک سکه بوده‌اند. بویژه با وجود پیشرفت‌های زیادی که طی چند دهه اخیر در حوزه عدالت‌کاوی صورت گرفته، شواهد حاکی از آن است که مصادیق بی‌عدالتی، هم به لحاظ وسعت و هم به لحاظ عمق، در سطح جهان همچنان چشمگیر است. از این رو، این سوال جدی نه تنها از

۱- براساس باوری رایج، جمهور افلاطون، نخستین اثر برجسته در حوزه عدالت‌کاوی است، هر چند کسانی چون پوپر (Popper- ۱۹۴۵) بر اساس درک خود از عدالت، به طور جدی در عدالت‌خواهی افلاطون ابراز تردید کرده و محصول عدالت‌کاوی افلاطون را نوعی عدالت‌خواهی توتالیتر دانسته‌اند.

۲- علاوه بر تبیین و تجویز (یا توصیه) که معمولاً دو هدف عمده نظریه‌پردازان است، برخی پیش‌بینی را نیز در کنار یا در مقابل تبیین، هدف دیگر نظریه‌پردازان به‌شمار می‌آورند. در مورد رابطه تبیین و پیش‌بینی، پوپر استدلال می‌کند که این دو، ساختار منطقی مشابهی دارند (سروش، ۱۳۶۸). اگر استدلال پوپر را در تحویل (Reduction) این دو هدف به ساختار منطقی مشابه بپذیریم، می‌توان گفت که نظریه‌پردازان یا در تلاشند تا با کمک نظریه‌ها، از یک سو تبیینی در مورد کم و کیف امور واقع عرضه کنند و از سوی دیگر ، درصددند تا براساس منظومه فکری- ارزشی مقبول خود با تلفیق گزاره‌های اخباری و تجویزی (Positive and Normative)، خود! و دیگران و از جمله سیاست‌گذاران را به اتخاذ تصمیماتی در حیات فردی و اجتماعی توصیه کنند. عموما پذیرفته می‌شود که در علوم تجربی طبیعی در مقابل علوم تجربی انسانی، هدف نظریه‌پردازان می‌تواند یا باید تماما تبیین باشد، اما در مورد پذیرش این ادعا در علوم انسانی و از جمله در اقتصاد، تردیدهای جدی وجود دارد.

www.SID.ir

Arshive of SID

سوی مخالفان عدالت، بلکه حتی از سوی حامیان عدالت جهانی نیز قابل طرح است که به چه علل یا دلایلی، تلاش‌های یاد شده با ناکامی‌های زیادی نیز همراه بوده است؟[۱]

دو نوع پاسخ برای سوال مطرح شده، پیشنهاد شده است؛ یک پاسخ این است که ایده عدالت اساسا ایده‌ای مبهم است و برحسب چارچوب‌های نظری مختلف، عدالت به شیوه‌های مختلف و در مواردی متعارض تعریف شده است که علت عمده نرسیدن به اتفاق نظر بر سر تعریفی از عدالت است ضمن آنکه توضیح می‌دهد چرا آنچه از نظر گروهی، مصداقی از بی‌عدالتی است از نظر گروهی دیگر عین عدالت است. نمی‌توان قدرت توضیح‌دهندگی این پاسخ را انکار کرد، اما پاسخ دیگری که از طرف برخی متفکران پیشنهاد شده به این صورت است که تلاش‌های نظری و عملی نامبرده از آن رو ناکام مانده است که اساسا انسان‌ها موجوداتی تماما یا حداقل بیشتر خودخواه و نه عدالت‌خواه هستند.

بر مبنای ایده خودخواهی[۲] که آن نیز به قدمت ایده عدالت‌خواهی یا شاید حتی قدیمی‌تر از آن باشد[۳] حتی اگر تدوین نظریه‌ای سازگار در مورد عدالت به طور نظری ممکن باشد، این نظریه مشابه یک نظریه در ریاضیات محض یا منطق صوری خواهد بود که فقط یک بنای نظری زیبا و فریبا، اما منقطع از واقعیت است. موضع چنین متفکرانی را می‌توان به این نحو صورت‌بندی کرد که نظریه‌پردازی معتبر در علوم انسانی می‌تواند و باید بر مبنای ایده خودخواهی و نه ایده عدالت‌خواهی باشد تا از یک سو به کمک آن بتوان واقعیت‌های حیات فردی و جمعی انسان‌ها را با واقع‌بینی تبیین کرد و از دیگر سو بتوان براساس همین واقع‌بینی، عمل به تجویزهای واقع‌بینانه را به نحوی معقول از آنان انتظار داشت.

دیده می‌شود و در ادامه نیز آشکارتر خواهد شد که هر یک از دو ایده عدالت‌خواهی و خودخواهی، از حمایت گروهی از متفکران برخوردارند و هر دو گروه در دفاع از ایده خود به استدلال‌هایی معقول و در عین حال متعارض متوسل می‌شوند. استدلال‌های متعارض این دو گروه می‌توانند سوالاتی اساسی از این قبیل را در ذهن انسان برجسته کنند:

۱- در این حوزه می‌توان به دو اثر رالز (Rawls) قانون مردمان (۱۹۹۹، صص ۷-۶) و پوگ (Pogge) فقر جهانی و حقوق انسانی (۲۰۰۲) اشاره کرد.

2- Egoism or Selfishness

۳- به باور برخی، آنتیفون (Antiphon) سوفیست که معاصر ولی متمایز از آنتیفون سیاستمدار بود، یکی از مروجان آموزه خودخواهی بود که همراه با سایر آموزه‌های سوفسطاییان، مشوق اصلی سقراط، افلاطون و ارسطو برای آغاز بحث‌های جدی در مورد حقیقت و عدالت بوده‌اند.

www.SID.ir

Arshive of SID

آیا هر دو گرایش خودخواهی و عدالت‌خواهی، گرایش‌هایی ذاتی در وجود آدمی نیستند؟ اگر چنین باشد، عوامل موثر بر رشد نسبی این دو گرایش کدامند؟ چگونه می‌توان تبیینی از سهم نسبی این دو گرایش در حیات فردی و اجتماعی انسان ارائه کرد؟ آیا می‌توان براساس این تبیین، تجویزهایی معقول و مقبول در حیات فردی و اجتماعی ارائه کرد؟ به عبارت دیگر، در راستای عنوان مقاله، البته کلی‌تر از آن، چگونه می‌توان تبیینی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در حوزه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی ارائه کرد؟ روشن است که یافتن پاسخی قانع‌کننده به سوال یا مساله اساسی و بسیار کلی اخیر، بسی فراتر از ظرفیت یک مقاله تحقیقی است[1] و به این دلیل مساله در این سطح از کلیت مطرح شده تا با افزودن تدریجی قیودی بر آن، قلمروش تا حد طرح و حل یک مساله مشخص محدود شود.[2]

در مقاله پیش‌رو، مساله تبیین جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی به اشکال زیر محدود می‌شود:

۱- در این مقاله جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در حوزه نظری و نه کاربردی مورد بحث است. مسائلی از این قبیل که چه نوع تدابیر کاربردی یا اجرایی در سطوح فردی، ملی یا بین‌المللی ممکن است به تقویت خودخواهی یا عدالت‌خواهی منجر شود، خارج از قلمرو این تحقیق قرار دارند. دلیل عمده تمرکز این مقاله بر حوزه نظری این است که توصیه‌های کاربردی، محصول تاملات نظری هستند و در بسیاری مواقع، رفع ابهام و برداشتن موانع نظری به‌خصوص در سطح مبانی فکری- ارزشی می‌تواند به رفع موانع کاربردی کمک کند.

۲- از بین علوم مختلفی که می‌توان جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی را در آن‌ها مورد بحث قرار داد، به علم اقتصاد بسنده کرده‌ایم، چراکه ادعای گزافی خواهد بود که بگوییم تمامی مسائل زندگی انسان و از جمله خودخواهی یا عدالت‌خواهی، مسائلی فقط اقتصادی

۱- یکی از آثار برجسته در این سطح کلی، در اردوی حامیان تبیین مبتنی بر خودخواهی، Leviathan، اثر توماس هابز(۱۶۷۹- ۱۵۸۸) است.

۲- به پیروی از اظهار امیدواری رالز مبنی بر این‌که روشن کردن اصول عدالت، فقط در مورد ساختار اساسی جامعه، شاید بتواند به روشن کردن اصول عدالت در سایر حوزه‌ها کمک کند، در اینجا می‌توان امیدوار بود که شاید ارائه موفق یک تبیین در یک سطح خرد، بتواند مسیرهای تبیینی دیگری را نیز روشن کند.

www.SID.ir

Arshive of SID

هستند، اما شاید بتوان ادعا کرد که تقریبا هر مساله‌ای از زندگی اجتماعی انسان واجد جنبه‌ای است که می‌توان آن را با رویکرد اقتصادی تحلیل کرد[۱].

۳- جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در علم اقتصاد را می‌توان هم در سطح خرد و هم در سطح کلان مورد بحث قرار داد. در این مقاله جایگاه این دو در سطح خرد و آن هم فقط در نظریه مصرف‌کننده تحلیل می‌شود. استدلال در دفاع از اولویت تحلیل در سطح خرد بر تحلیل در سطح کلان، مبتنی بر پذیرش آموزه فردگرایی روش‌شناختی[۲] است که نه تنها در علم اقتصاد، بلکه در سایر علوم اجتماعی نیز به طور وسیع مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبق این آموزه، پیامدهای اقتصادی در سطح کلان، محصول پیامدهای مقصود و نامقصود ترجیحات و انتخاب‌های فردی در سطح خرد هستند.

ارائه تبیینی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی نه تنها در نظریه مصرف‌کننده، بلکه در سایر نظریه‌های تبیینی یا تجویزی رفتار اجتماعی انسان، نیازمند نظریه‌ای انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه[۳] است که بتوان براساس آن تعاریفی نسبتا روشن از خودخواهی و عدالت‌خواهی ارائه کرد، زیرا این دو اصطلاح بر مبنای نظریه‌های مختلف انسان‌شناسی و ارزش‌شناسانه هماهنگ با آن‌ها به اشکال مختلف قابل تعریف هستند. بررسی این مساله که آیا می‌توان براساس یک فرانظریه[۴]، فراتر از نظریه‌های انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه مختلف، تعریف واحدی برای این دو اصطلاح ارائه کرد، خارج از قلمرو این مقاله است، اما می‌توان امید داشت که یک نظریه قدرتمند بتواند با تضعیف برخی نظریه‌های رقیب، تعداد نظریه‌های قابل قبول در این حوزه و تعداد تعاریف قابل قبول برای این دو اصطلاح را کاهش دهد.

حال می‌توان گفت با وجودی که نظریه‌های انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه مختلفی وجود دارد که براساس آن‌ها می‌توان خودخواهی و عدالت‌خواهی را تعریف کرد در این مقاله از نظریه عدالت رالز که واجد چنین قابلیتی است، استفاده می‌شود. دلیل عمده استفاده از این نظریه آن است که انتشار کتاب رالز با عنوان نظریه‌ای در باب عدالت در سال ۱۹۷۱،

۱- شاید از این ادعا، بیش از هر اقتصاددان دیگری، بکر (Backer) در کتابش با عنوان «رویکرد اقتصادی به مسائل اجتماعی» دفاع کرده است.

2- Methodological Individualism
3- Axiological
4- Metatheory

www.SID.ir

Arshive of SID

چنان بحث‌های گسترده و عمیقی را در حوزه‌هایی از قبیل فلسفه سیاسی، فلسفه اخلاق و اقتصاد به دنبال داشته است که بسیاری وی را احیاگر اندیشه عدالت از دهه‌های پایانی قرن بیستم به بعد می‌دانند.

نظریه رالز واجد جنبه‌های جالب بسیاری است، جنبه مورد توجه در این مقاله بررسی این موضوع است که چگونه رالز با استفاده از مفهوم کالاهای اساسی[1]، خودخواهی را در مقابل عدالت خواهی قرار می‌دهد و چگونه این تقابل وقتی با تحلیل اصول موضوعه نظریه مصرف‌کننده تلفیق شود، می‌تواند به صورت‌بندی و تایید این فرضیه کمک کند که یک مبنای ارزشی خودخواهانه در نظریه مصرف‌کننده وجود دارد.

بر مبنای مطالب گفته شده، مساله اساسی این مقاله که ارائه تبیینی اقتصادی- فلسفی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در نظریه مصرف‌کننده از منظر نظریه عدالت رالز است به این نحو صورت‌بندی شد و قسمت‌های بعدی مقاله نیز به شرح زیر سازماندهی می‌شود: در قسمت دوم، پیشینه برخی اندیشه‌ها به اجمال مرور می‌شود. در قسمت سوم نظریه رایج مصرف‌کننده بر مبنای اصول موضوعه آن تحلیل می‌شود. در قسمت چهارم نظریه رالز از منظر تشریح دو ایده خودخواهی و عدالت‌خواهی مورد بحث قرار می‌گیرد تا زمینه برای طرح دو سوال اساسی فراهم شود؛ این دو سوال عبارتند از: ۱- آیا انسان به منزله یک مصرف‌کننده و به طور کلی‌تر یک تصمیم‌گیرنده، ناگزیر به انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی است؟[2] ۲- در صورت ناگزیر بودن، این انتخاب چگونه صورت می‌گیرد؟ در پاسخ به این سوالات در قسمت ششم با بکارگیری توام نظریه انتخاب عقلانی و نظریه عدالت رالز، بحث می‌شود که ترجیحات مصرف‌کننده به دو میل اساسی خودخواهی و عدالت‌خواهی قابل تحویل هستند. سرانجام با مقایسه انسان‌شناسی رالز و هابز نتیجه‌گیری می‌شود که انسان‌شناسی هر فرد به منزله یک مولفه اساسی نظام فلسفی وی، عاملی تعیین‌کننده در چگونگی انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی در حوزه‌های مختلف، از جمله نظریه مصرف است. در قسمت پایانی نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارائه می‌شود.

1- Primary Goods

۲- که هم متفاوت است با انتخاب بین سبدهای کالایی بر اساس خودخواهی یا عدالت‌خواهی و هم از آن اساسی‌تر است.

www.SID.ir

Arshive of SID

۲- مروری اجمالی بر پیشینه برخی اندیشه‌ها

خودخواهی و عدالت‌خواهی دو ایده کلیدی این مقاله هستند، اما بحث مبسوط در مورد سیر تاریخی تحول این دو ایده مجال دیگری می‌طلبد. از این رو در این قسمت فقط به چگونگی پیدایش این دو ایده نزد فیلسوفان یونان باستان اشاره می‌شود و سپس به طور مختصر نظر هابز به منزله یکی از بانیان فلسفه سیاسی در آغاز عصر جدید بیان می‌شود تا فرصت بحث مفصل‌تری در مورد این دو ایده بر مبنای نظریه عدالت رالز فراهم شود. طرح این مقدمه تاریخی مختصر از آن رو مفید است که نخست، کاشف از مشابهت شایان توجه بحث‌های قدیم و جدید در مورد عدالت در یک بازه زمانی نزدیک به ۲۴ قرن است و دوم دلیل انتخاب هابز از بین خیل کثیر متفکرانی که در مورد عدالت نظریه‌پردازی کرده‌اند، فراهم شدن زمینه برای مقایسه آرای رالز و هابز است.

اگر ابتدا از ایده عدالت شروع کنیم، جمهور افلاطون نخستین اثر برجسته در حوزه عدالت‌کاوی است. افلاطون در کتاب اول جمهور، در قالب گفتگوی بین سقراط در نقش فردی عدالت‌خواه و تراسیماخوس[1] در نقش فردی قائل به خودخواهی، دو ایده خودخواهی و عدالت‌خواهی را در مقابل هم قرار می‌دهد. یک سوال قابل طرح در اینجا این است که انگیزه افلاطون از طرح چنین تقابلی چیست؟ یک پاسخ ممکن به این سوال، پاسخ پومرلیو (۲۰۱۶) [2] است که در مدخل «نظریه‌های غربی عدالت» چنین آورده است: «فلسفه‌های افلاطون و ارسطو، با تمامی اصالتشان، در خلاء ظهور نیافتند، بلکه این فلسفه‌ها و از جمله مطرح شدن موضوع عدالت، واکنشی در مقابل آموزه‌های سوفسطائیانی چون پروتاگوراس[3]، گرگیاس[4] و آنتیفون در قرن پنجم قبل از میلاد در یونان بود که ویژگی بارزشان را می‌توان اعتقاد به نسبیت حقیقت و شکاکیت دانست.

مهم‌ترین بیان سوفسطایی در رابطه با عدالت از آنتیفون است که از «تمایز مشخص بین عرف و طبیعت با تاثیری ویرانگر» [5] استفاده می‌کند. او ادعا می‌کند که قوانین عدالت، یعنی یعنی موضوعات قرارداد، وقتی که مردم دیگر ما را نظاره می‌کنند و ممکن است ما را

1- Thrasymachus
2- Pomerleau
3- Protagoras
4- Gorgias
5- Characteristic Distinction between Custom (nomos) and Nature (physis) with Devastating Effect

www.SID.ir

Arshive of SID

مسئول بدانند باید رعایت شوند و در غیر این صورت باید از مطالبات طبیعت پیروی کنیم. قوانین عدالت که به صورت بیرونی به‌دست آمده‌اند، مسلما در خدمت خیر رساندن به دیگران هستند، اما مطالبات طبیعت که درونی هستند، خادم نفع شخصی هستند. وی حتی بیان می‌کند که رعایت قوانین عدالت بیشتر باعث می‌شود قربانیان بی‌پناه کسانی شویم که عدالت را رعایت نمی‌کنند.» (پومرلیو -۲۰۱۶)

با این نحوه ارائه، به نظر می‌رسد منظور آنتیفون از طبیعت، طبع یا ذات یا درون یک فرد است، بنابراین، مطالبات طبیعت[1] به مفهوم طلب‌های درونی یک فرد از خودش یا امیال درونی وی به منزله محرک‌های نهایی وی برای انجام دادن یا ندادن یک عمل هستند. به عبارت دیگر، اگر بتوان حالتی را تصور کرد که فرد تحت تاثیر هیچ‌گونه اجبار بیرونی از طرف جامعه یا حکومت نباشد، امیال درونی فرد، وی را به کدامین سو سوق می‌دهند، در مقابل قوانین عدالت (که به نظر آنتیفون) طلب‌های بیرونی افراد دیگر از فرد موردنظر هستند که درصددند تا وی را در جهتی مخالف با امیال درونیش سوق دهند. اگر چنین باشد، یک سوال مهم قابل طرح این است که آیا در درون هر انسان فقط یک نوع مطالبه طبیعت وجود دارد یا مطالبات متنوع؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سوال حتی با رجوع به گفته خود آنتیفون نیز روشن باشد، زیرا وی با آوردن کلمه مطالبات به صورت جمع بر وجود مطالبات درونی متنوع صحه می‌گذارد، اما اگر بپذیریم که در درون ما مطالبات متنوع وجود دارد، سوالات مهم دیگری قابل طرح است: چه نوع روابطی بین این مطالبات درونی متنوع وجود دارند؟ آیا ممکن نیست در برخی موارد، برخی از این مطالبات در تضاد با یکدیگر باشند؟ در این صورت باید طلب کدام مطالبه طبیعت را برآورده کرد؟ معیار گزینش از بین این مطالبات متضاد چیست و خود این معیار بر چه اساسی تعیین می‌شود؟ همان طور که بسیاری و از جمله رالز معتقدند، یکی از این مطالبات درونی ما، مطالبه عدالت باشد. اگر این امکان عقلی به طور تجربی نیز تایید شود، در این صورت بنای استدلال آنتیفون که بر تمایز قاطع بین عرف و طبیعت یا به طور دقیق‌تر بر تمایز بین مطالبات درونی ظاهرا خودخواهانه و مطالبه عدالت مبتنی است، فرو می‌ریزد.

آنتیفون در ۲۴ قرن قبل، «طبیعت» انسان را تماما خودخواهانه به تصویر می‌کشد، قریب به ۲۰ قرن پس از وی، هابز نیز به منزله یکی از بانیان و به اعتقاد برخی، بانی اصلی فلسفه

1- Claims of Nature

www.SID.ir

Arshive of SID

سیاسی نوین با استدلالی متفاوت با استدلال آنتیفون، مجدد به نوعی طبیعت خودخواهانه انسان را این بار با این بیان روشن‌تر و در عین حال هراس‌آورتر که «انسان گرگ انسان است.» نتیجه می‌گیرد. اما هابز چگونه به این نتیجه رهنمون می‌شود؟ او در ابتدای اثر معروف خود، لویاتان[۱]، با تلفیق دستاوردهای جدید علم مکانیک که بیشتر محصول تلاش‌های دانشمندانی از قبیل گالیله و کوپرنیک در عصر خودش و ماتریالیسم قدیم اپیکور[۲] هستند، انسان را ماده در حرکت[۳] تعریف می‌کند که بر خلاف اجسام بی‌جان که نیروهای بیرونی، محرکشان هستند، محرک وی کشش-رانش امیال و نفرت‌های[۴] درونیش هستند(هابز- لویاتان۱۶۵۱)، ارضای این امیال و نفرت‌های درونی، یا به عبارت دیگر، لذت‌طلبی و رنج‌گریزی که بیشتر از طریق تصاحب منابع کمیاب بیرونی ممکن است در یک وضع طبیعی[۵] که نبود قوه قهریه دولت تعریف شده است به جنگ همه علیه همه منجر می‌شود.

هابز زندگی رقت بار انسان را در وضع طبیعی با کلماتی ماندگار در فلسفه سیاسی، چنین به روشنی به تصویر می‌کشد: در وضع طبیعی، زندگی انسان «گوشه‌گیرانه، فقیرانه، فرومایه، وحشیانه و کوتاه است».[۶] اما آیا راهی برای برون رفت از این وضع طبیعی وجود ندارد؟ پاسخ هابز مثبت است. وی وجود یک بزرگ‌ترین خیر را برای جامعه رد می‌کند، اما وجود یک بزرگ‌ترین شر را می‌پذیرد که همان ترس از مرگ بی‌رحمانه است. بنابراین، به باور وی، گرچه امیال آدمیان به طور کلی متغیرند، اما یک میل ثابت در تمامی آدمیان وجود دارد که همان میل به بقاست. هابز از این مقدمات، در کنار فرض عاقل بودن انسان‌ها به این نتیجه رهنمون می‌شود که همگان در می‌یابند جنگ همه علیه همه، به زیان همگان است. آدمیان عاقل به این نتیجه می‌رسند به نفعشان است که براساس یک قرارداد اجتماعی بین خودشان، فرد یا گروهی را به عنوان حاکم تام‌الاختیار انتخاب کنند تا به این

۱- Leviathan، هیولا یا اژدهای عظیم‌الجثه‌ای اسطوره‌ای در کتاب مقدس عهد عتیق است که از دریا سَرک می‌کِشد و مانند ندارد.

2- Epicurus

3- Matter in Motion

4- Push-pull of Desires and Aversions

۵- به نظر می‌رسد «وضع مبتنی بر طبع» در مقایسه با وضع طبیعی، ترجمه‌ای گرچه اندکی طولانی‌تر در عوض رساتر برای State of Nature باشد. شاید مشابه این‌که «نظریه ارزش مبتنی بر کار» در مقایسه با «نظریه ارزش کار» ترجمه‌ای رساتر برای Labor Theory of Value است.

6- Solitary, Poor, Nasty, Brutish, and Short

www.SID.ir

Arshive of SID

طریق با چشم‌پوشی از بخشی از آزادی نامحدود فردی خود در وضع طبیعی، بتوانند مابقی آن آزادی را از طریق قدرت دولت تضمین کنند.

یکی از نکاتی که می‌تواند این خلاصه بسیار مختصر فلسفه اخلاقی- سیاسی هابز را به بحث ما پیوند دهد، نظر هابز در مورد عدالت و بی‌عدالتی در وضع طبیعی است. هابز (۱۶۵۱- ص ۸۵) معتقد است: «در این جنگ همه علیه همه، این نیز نتیجه می‌شود که هیچ چیز نمی‌تواند ناعادلانه باشد. مفاهیم درست و نادرست، عدالت و بی‌عدالتی هیچ جایگاهی ندارند. زمانی که هیچ قدرت مسلطی وجود ندارد، هیچ قانونی وجود ندارد؛ وقتی هیچ قانونی وجود ندارد، هیچ بی‌عدالتی وجود ندارد. زور و خدعه، دو فضیلت اصلی در جنگ هستند. عدالت و بی‌عدالتی هیچ‌کدام هیچ قوه‌ای از بدن یا ذهن نیستند. اگر چنین بود، ممکن بود این‌ها نیز همچون حواس و عواطف، در انسانی که به تنهایی در جهان بود، وجود می‌داشتند. این‌ها کیفیاتی هستند که به انسان‌ها در جامعه و نه در انزوا مربوط می‌شوند.»

در جمع‌بندی مطالب این قسمت می‌توان گفت که به نظر می‌رسد که هم آنتیفون و هم هابز بر این باورند که در وضع طبیعی، یعنی در غیاب یک قدرت قانونی مستقر، هر انسانی برای انجام هر کاری که مایل است از حقوق طبیعی نامحدود برخوردار است. این حقوق نه تنها شامل حق دفاع از خود است، بلکه حق حمله به دیگران و اموالشان برای نیل به لذت شخصی بیشتر را نیز شامل می‌شود به شرطی که بتوان از ناتوانی طرف مقابل برای مقابله به مثل اطمینان یافت. اما از آنجا که حصول چنین اطمینانی معمولا بسیار دشوار است، هابز امیدوار است که انسان‌های عاقل با توافق بر سر یک قرارداد اجتماعی (که البته بر موازنه وحشت بین نیروهای افراد مبتنی است) از وضع طبیعی فاجعه‌بار مورد نظر وی به سمت تشکیل یک دولت مقتدر قانونی که حافظ حقوق انسان‌ها است، عبور کنند.[1]

۱- این اظهار امیدواری هابز، با یک معضل نظری آشنا مواجه است که همان معضل عمل جمعی (Collective Action Problem) است. این معضل چنین است که با وجودی که هر یک از افراد یک مجموعه، ممکن است از انجام یک عمل جمعی، منتفع شوند، اما بنا بر فرض تعقیب نفع فردی که مورد قبول هابز است برای هر فرد عاقل مطلوب‌تر آن است که با نپرداختن هزینه آن عمل جمعی، منتظر بماند تا سایر افرادی که در تحقق آن عمل جمعی ذی‌نفع هستند، اقدام به عمل کنند و پس از تحقق آن نفع جمعی، فرد نامبرده نیز از منافع حاصل برخوردار شود. اما از آنجا که هر یک از افراد مجموعه چنین تحلیل عاقلانه‌ای! از هزینه و فایده عمل جمعی دارند، آن عمل، صورت نخواهد گرفت و آن نفع جمعی نیز محقق نخواهد شد و به این طریق است که وجود معضل عمل جمعی، اعتبار تحلیل هابز را مورد تردید قرار می‌دهد.

www.SID.ir

Arshive of SID

همچنین می‌توان هم‌آواز با هابز، میل به بقا را میلی ذاتی یا فطری نامید، همان‌گونه که می‌توان میل به خودخواهی و عدالت‌خواهی، هر دو را فطری نامید. در اینجا صفت ذاتی یا فطری برای یک میل، فقط یک توصیف فارغ از ارزش‌گذاری است به این معنی که این دو، امیالی ذاتی و نه عرضی در وجود آدمی هستند. البته بسیاری از افراد هستند که عدالت‌خواهی و نه خودخواهی را فطری می‌دانند؛ همان طور که شاید به همان تعداد هم افرادی هستند که خودخواهی و نه عدالت‌خواهی را فطری می‌دانند. با وجود این در اینجا منظور از فطری بودن این دو میل، یک «هست» است و نه یک «باید».

یکی از ایده‌های اساسی این مقاله، که در ادامه به طور مفصل‌تر در مورد آن بحث می‌شود، این است که تقابل بین خودخواهی و عدالت‌خواهی، تقابل دو میل اساسی در درون آدمی است و همین تقابل اساسی درونی، دارای بازتاب‌های قوی در واقعیت بیرونی نیز هست که یک مساله چالش‌برانگیز اجتماعی را برجسته می‌کند. آن مساله که بسیاری پاسخ آن را در قالب تقابل بین اصالت فرد و اصالت جمع یا تا حدی روشن‌تر، تقابل بین حقوق فرد و حقوق جمع جست‌وجو می‌کنند، به عنوان مثال به این نحو صورت‌بندی شده است که ساماندهی ساختار جامعه براساس چه اصولی می‌تواند و باید باشد؟

در ادامه خواهیم دید که رالز چگونه همچون هابز تلاش می‌کند تا این اصول را که اصول عدالت نامگذاری می‌کند، طبق سنت نظریه قرارداد از یک وضعیت اولیه فرضی استخراج کند.[۱]

اکنون پس از مروری اجمالی بر پیشینه برخی اندیشه‌های مربوط به دو ایده خودخواهی و عدالت‌خواهی، نوبت آن است که با بحث در مورد نظریه مصرف‌کننده که به لحاظ شکلی یک نظریه اصل موضوعی و به لحاظ محتوایی، یک قرائت قوی از نظریه انتخاب عقلانی است زمینه برای تبیین جایگاه این دو ایده در نظریه مصرف‌کننده فراهم شود.

۱- به نظر می‌رسد پاسخ رالز به مساله مطرح شده را که در نظریه عدالت وی به طور مفصل آمده است، بتوان به این نحو مجمل صورت‌بندی کرد: در انتخاب بین اصالت فرد و اصالت جمع یا انتخاب بین حقوق فرد و حقوق جمع، انتخاب نهایی باید اصالت افراد یا حقوق افراد باشد. به عبارت روشن‌تر، چیزی به نام حقوق جامعه وجود ندارد، مگر حقوق افراد مختلفی که در کنار هم زندگی می‌کنند و باید حقوق همگی آنان طبق اصول عدالت مبتنی بر انصاف هماهنگ شود.

www.SID.ir

Arshive of SID

۳- نظریه مصرف‌کننده

می‌توان جوانه‌های اولیه شکل‌گیری نظریه مصرف‌کننده را که موضوع بحث این قسمت است، حداقل تا زمان اسمیت (۱۷۷۶) دنبال کرد. بررسی تحولات این نظریه طی این دوره طولانی، از قلمرو این مقاله خارج است. در این مقاله بیشتر به محصول نهایی این فرآیند نظریه‌پردازی پرداخته می‌شود که در متون درسی اقتصاد خرد پیشرفته از قبیل مسکالل [۱] و دیگران (۱۹۹۵) و ژله [۲] و دیگران (۲۰۱۱) و مقدم بر این دو، در اثر کلاسیک دبرو [۳] (۱۹۵۹) با عنوان «نظریه ارزش؛ یک تحلیل اصل موضوعی از تعادل اقتصادی» آمده است. البته کینز [۴] مقدم بر همه این اقتصاددانان، مشارکت زیادی در توسعه نظریه مصرف‌کننده داشته است، اما توسعه‌های بعدی نظریه مصرف‌کننده به‌ویژه در اقتصاد خرد که موضوع بحث ماست تا حد زیادی چارچوب ارائه شده توسط دبرو را پذیرفته‌اند. البته دبرو در این کتاب فقط به نظریه مصرف‌کننده نمی‌پردازد، بلکه در مقدمه کتابش دو مساله اساسی پیش روی خود را چنین صورت‌بندی می‌کند:

«دو مساله اساسی نظریه [ارزش] که این تک‌نگاری ارائه می‌کند، عبارتند از: ۱- تبیین قیمت کالاهای حاصل از تعامل تصمیم‌گیرندگان یک اقتصاد با مالکیت خصوصی از طریق بازارها و ۲- تبیین نقش قیمت‌ها در یک وضعیت بهینه اقتصادی. بنابر این، این تحلیل، حول مفهوم یک نظام قیمت، یا به طور کلی‌تر، حول مفهوم یک تابع ارزش تعریف شده روی فضای کالا سازماندهی می‌شود.»

در ادامه بحث در فصل چهارم، مصرف‌کنندگان چنین توصیف می‌شوند: «این فصل طبقه دوم تصمیم‌گیرندگان، یعنی طبقه مصرف‌کنندگان را مطالعه می‌کند. همچون مورد تولیدکننده، نقش یک مصرف‌کننده انتخاب یک نقشه کامل مصرفی است. مصرف‌کننده از طریق محدودیت‌ها بر انتخابش و با معیار انتخابش مشخص می‌شود. در اینجا محدودیت‌های انتخاب دو نوع هستند: یکی، نقشه مصرف باید قیود پیشینی مشخصی [۵] را تامین کند (به عنوان مثال قیود طبیعت روانشناختی) و دیگری با فرض قیمت‌ها و ثروت

1- Mas-Colell
2- Jehle
3- Debreu
4- Keynes
5- Certain a Priori Constraints

www.SID.ir

Arshive of SID

مصرف‌کننده، ارزش نقشه مصرفی وی نباید از ثروتش بیشتر شود. براساس این محدودیت‌ها، آن نقشه مصرفی انتخاب می‌شود که هیچ نقشه‌ای بر آن مرجح نباشد.»

همان طور که دبرو در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد و از عنوان فرعی کتاب نیز روشن است، روش تحلیل وی روش اصل موضوعی است که در آن به گفته دبرو (۱۹۵۹، ص x) «پایبندی به دقت، شکل اصل موضوعی تحلیل را دیکته می‌کند که به معنای دقیق، نظریه، به‌طور منطقی به طور کامل از تفسیرهایش جدا می‌شود.» البته صرف نظر از پایبندی به دقت که از نظر دبرو یک ویژگی مطلوب نظریه‌پردازی اصل موضوعی محسوب می‌شود از آنجا که هدف نهایی این مقاله ارائه تبیینی اقتصادی- فلسفی در مورد نظریه مصرف‌کننده است برای نیل به این هدف لازم است چگونگی تدوین یک نظریه اصل موضوعی و به‌ویژه اصول موضوعه نظریه مصرف‌کننده تشریح شود تا از این طریق زمینه برای شناسایی و تحلیل مبانی فلسفی آن فراهم شود. در ادامه به این مهم پرداخته می‌شود.

۱-۳- مختصری در مورد چگونگی تدوین یک نظریه اصل موضوعی

می‌توان نظریه‌پردازی به روش اصل موضوعی را براساس مدخل نظریه‌های اصل موضوعی[۱] نوشته سوپس[۲] (۱۹۸۷) به این صورت تشریح کرد: براساس مساله‌ای اساسی که برای نظریه‌پرداز مطرح شده است و با داشتن ایده‌ای شهودی از نظریه در ذهن، ابتدا با انتخاب تعدادی از مفاهیم مقدماتی[۳] (به‌عنوان مثال، مفاهیم نقطه، بینیت[۴] و هم‌فاصلگی[۵] در هندسه اقلیدسی یا مفاهیم کالا[۶]، قیمت و ترجیحات در نظریه تعادل اقتصادی دبرو) نخستین سنگ‌بناها برای بنای نظریه چیده می‌شود. یک ویژگی مهم مفاهیم مقدماتی این است که این مفاهیم یا غیرقابل‌تعریف[۷]، یعنی بسیط تصور می‌شوند که این وضعیت در فلسفه یا ریاضیات رایج‌تر است، مثل مفهوم نقطه در هندسه یا مفهوم وجود در فلسفه یا گر چه قابل

1- Axiomatic Theories
2- Suppes
3- Primitive Notions
4- Betweenness
5- Equidistance
6- Commodity
7- Indefinable

www.SID.ir

Arshive of SID

تعریفند در مواردی به طور عمد تعریف نشده[1] باقی می‌مانند، مثل مفهوم کالا در نظریه تعادل اقتصادی دبرو.

یک پاسخ برای این سوال که چرا با وجودی که یک مفهوم قابل‌تعریف است، اما از سوی نظریه‌پرداز تعریف‌نشده باقی می‌ماند این است که نظریه‌پرداز مایل است با عدم تعریف آن مفهوم، امکان تعبیرهای مختلف از آن مفهوم در موقعیت‌های مختلف فراهم شود تا به این طریق هم کلیت و هم انعطاف‌پذیری نظریه خود را به طور همزمان تضمین کند. براساس ویژگی اخیر است که می‌توان با انجام تعبیرهای مختلف در موقعیت‌های مختلف از نظریه واحد، الگوهای مختلف را استخراج کرد و این یک دلیل اهمیت مفاهیم مقدماتی است. اما ویژگی دیگر مفاهیم مقدماتی، اعم از غیرقابل تعریف و تعریف نشده که از لحاظ بحث ما اهمیت دارد، این است که سایر مفاهیم نظریه و از جمله اصول موضوعه براساس آن‌ها تعریف می‌شوند.

معمولا در هر شاخه از معرفت بشری، برای این نوع نظریه‌پردازی، انتخاب مجموعه‌های مختلفی از مفاهیم مقدماتی ممکن است. از این رو به منظور گزینش از بین این مجموعه‌های مختلف، نیازمند توسل به معیار یا معیارهایی هستیم. علاوه بر آن در علوم تجربی طبیعی چون فیزیک یا علوم تجربی انسانی چون اقتصاد، فقط از مفاهیم مقدماتی فیزیکی یا اقتصادی استفاده نمی‌شود، بلکه از مفاهیم موجود در نظریه‌های ریاضی از قبیل نظریه بهینه‌یابی ریاضی، نظریه مجموعه‌ها یا فضاهای برداری نیز استفاده می‌شود. بنابراین، گام بعدی در نظریه‌پردازی اصل موضوعی به عنوان مثال در علم اقتصاد این است که مفاهیم مقدماتی اخذ شده از ریاضیات با مفاهیم مقدماتی علم اقتصاد از قبیل مقدار، قیمت و ترجیحات تلفیق شوند، یعنی قیمت‌ها یا مقادیر کالاهای مورد بررسی با بردارهایی نمایش داده شود.

در گام بعد می‌توان اصول موضوعه نظریه اقتصادی را به منزله گزاره‌هایی که فقط بر مبنای مفاهیم مقدماتی اقتصادی، مفاهیم مقدماتی ریاضی یا مفاهیمی که براساس این دو تعریف شده‌اند، بیان کرد. آخرین گام در نظریه‌پردازی اصل موضوعی، استنتاج منطقی قضایا برمبنای اصول موضوعه نظریه اقتصادی و نظریه ریاضی مورد استفاده از قبیل نظریه

1- Undefined

www.SID.ir

Arshive of SID

بهینه‌یابی ریاضی یا نظریه مجموعه‌هاست که مفاهیم مقدماتی آن در نظریه اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.[۱]

سوال دیگری که در مورد مفاهیم سازنده یک نظریه اصل موضوعی قابل طرح است، این است که چرا مثلا در فیزیک علاوه بر مفاهیم فیزیکی از قبیل جرم، نیرو و دما یا در اقتصاد علاوه بر مفاهیم مقدار، قیمت و مطلوبیت از مفاهیم ریاضی نیز استفاده می‌شود؟ یک پاسخ اولیه این است که سوالات اساسی که نظریه‌پردازان درصدد پاسخگویی به آن‌ها هستند، فقط سوالاتی از نوع چرا و چگونه نیستند، بلکه سوال اساسی دیگری از نوع چقدر نیز برای آنان مطرح است و تلاش برای پاسخ دادن به این نوع سوال می‌تواند لزوم ورود مفاهیم کمی ریاضی به علوم نامبرده را تبیین کند. این استدلال می‌تواند ورود حسابداری، هندسه و آمار مقدماتی به علم اقتصاد را که از هزاران سال قبل، به عنوان مثال در مصر سابقه داشته است، توضیح دهد. اما چگونه می‌توان ورود حجم عظیم ابزارهای تحلیل ریاضی از قبیل حساب دیفرانسیل یا نظریه مجموعه‌ها به اقتصاد را طی تقریبا یک و نیم قرن اخیر تبیین کرد؟

دبرو (۲۰۰۸) به عنوان یکی از حامیان و بلکه بانیان اقتصاد ریاضی، عمده‌ترین مزایای ورود ریاضیات به اقتصاد را چنین خلاصه می‌کند: «وقتی الگویی صوری از یک اقتصاد، یک حیات ریاضی برای خودش کسب می‌کند، موضوع یک فرایند اجتناب‌ناپذیر واقع می‌شود که در آن دقت، کلیت و سهولت به طور بی‌وقفه تعقیب می‌شوند.»[۲]

اگر به ادامه بحث در مورد روش اصل موضوعی نظریه‌پردازی و معیارهای ارزیابی آن‌ها برگردیم، در پاسخ به سوال قبل که چه معیار یا معیارهایی برای ارزیابی یک نظریه اصل موضوعی وجود دارد، سوپس (۱۹۸۷) پس از این‌که به سه معیار حداقل بودن تعداد اصول موضوعه، جذابیت شهودی اصول موضوعه و صورت‌بندی نظریه تنها برحسب

۱- پس از اتمام تدوین یک نظریه اصل موضوعی، ارزیابی نهایی چنین نظریه‌ای منوط به امکان استخراج گزاره‌هایی است که نخست به لحاظ تجربی آزمون‌پذیر بوده و دوم از بوته آزمون به سلامت نیز گذر کرده باشند. در غیر این صورت با یک بنای نظری فقط زیبا و فریبا، اما منقطع از واقعیت مواجه خواهیم بود که فاقد محتوای تجربی بوده و به معنای دقیق کلمه غیرعلمی خواهد بود.

۲- می‌توان بر یک فضیلت مهم دیگر ریاضیات در نظریه‌پردازی تاکید کرد که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و آن نقش عظیم ریاضیات در آشکار کردن انواع مفروضات نهان نظریه‌پرداز به هنگام نظریه‌پردازی است. از اهم این مفروضات، مفروضات ارزشی نظریه‌پرداز است که در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرند.

www.SID.ir

Arshive of SID

مفاهیم مقدماتی اشاره می‌کند، اظهار می‌دارد که هیچ یک از این معیارها، فرامین تخطی‌ناپذیر نیستند و فقط در صورت شدنی بودن باید براساس آن‌ها عمل کرد. با وجود این تصریح، وی در ادامه معیاری برای مقایسه نظریات اصل موضوعی ارائه نمی‌کند. از این رو، این سوال اساسی برجسته می‌شود که آیا معیاری نهایی برای ارزیابی یک نظریه اصل موضوعی وجود دارد؟ اگر وجود دارد آن معیار چیست؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این سوال اساسی در گرو این است که دریابیم یک نظریه‌پرداز، انتظار نهایی خود را از یک نظریه و از جمله یک نظریه اصل موضوعی چگونه صورت‌بندی می‌کند؟ شاید اگر بتوانیم این انتظار را به‌روشنی تصویر کنیم نه تنها خواهیم توانست براساس آن انتظار نهایی، معیارهایی برای مقایسه نظریه‌ها در نظر بگیریم، بلکه علاوه بر آن ممکن است بتوانیم نوری بر مساله چگونگی نظریه‌پردازی مطلوب نیز بتابانیم. اما چگونه می‌توان انتظار نهایی یک نظریه‌پرداز را از یک نظریه دریافت؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این سوال منوط به این است که ابتدا بتوانیم مسائل اساسی فکری را که یک انسان و به‌ویژه یک نظریه‌پرداز ممکن است درصدد حل آن‌ها باشد به گونه‌ای طبقه‌بندی کنیم تا براساس آن بتوانیم از نظریه‌ها به منزله ابزارهایی برای صورت‌بندی دقیق مسائل و حل آن‌ها استفاده کنیم.

بحث در مورد چگونگی رسیدن به یک طبقه‌بندی مطلوب از مسائل اساسی فکری، خارج از قلمرو این مقاله است. با وجود این، به منزله یک پیشنهاد شاید بتوان مسائل اساسی فکری در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را در سه دسته کلی زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- جهان درون و بیرون ما چگونه جهانی است؟ (مسائل معطوف به هدف کسب شناخت یا دانش)

۲- جهان درون و بیرون خود را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ (مسائل معطوف به هدف ارزیابی یا ارزش)

۳- در مواجهه با جهان درون و بیرون چگونه باید عمل کرد؟ (مسائل معطوف به هدف تصمیم یا کنش)

اگر این نوع طبقه‌بندی مسائل اساسی پذیرفته شود، آنگاه می‌توان گفت که انتظار نهایی ما از یک نظریه در هر حوزه مشخص، پیدا کردن راه‌حلی برای هرکدام از این مسائل یا به صورت جداگانه و یا در حالت دشوارتر، یافتن راه‌حلی برای ترکیبی از این مسائل

www.SID.ir

Arshive of SID

اساسی به نحوی است که حداقل معیار سازگاری درونی نظام فکری فرد نظریه‌پرداز تامین شود. بر این اساس نظریات می‌توانند و باید براساس توانشان در حل جداگانه یا توام این سه نوع مساله اساسی مورد ارزیابی قرار گیرند. البته در ابتدای مقاله تبیین و تجویز به منزله دو هدف عمده نظریه‌پردازان ذکر شد که گویی با اهدافی که در طبقه‌بندی یادشده آمده، متفاوت هستند. می‌توان در راستای ایجاد سازش بین این دو دسته اهداف با اندکی تسامح ادعا کرد که از یک سو، حل مساله کسب شناخت یا دانش می‌تواند ما را به هدف تبیین و از دیگر سو، حل توام دو مساله ارزش و کنش به هدف تجویز رهنمون شوند.

اگر این نوع طبقه‌بندی مسائل اساسی فکری و انتظارات متعاقب ما از نظریه‌ها پذیرفته شود، آنگاه می‌توان و باید نظریه مصرف‌کننده را نیز براساس میزان توانایی آن در برآوردن این انتظارات مورد ارزیابی قرار داد. به این منظور در ادامه پس از معرفی نظریه مصرف‌کننده به منزله قرائتی قوی از نظریه انتخاب عقلانی با بحث در مورد اصول موضوعه این نظریه، زمینه برای طرح فرضیه‌ای مبنی بر وجود یک مبنای ارزشی خودخواهانه فراهم می‌شود که می‌تواند و باید براساس موازین ارزش‌شناسی مورد نقد قرار گیرد.

۲-۳- نظریه مصرف‌کننده به مثابه قرائتی از نظریه انتخاب عقلانی

نظریه مصرف‌کننده را می‌توان همچون هر نظریه دیگری از جنبه‌های مختلف براساس معیارهای مختلف مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. جنبه اصل موضوعی این نظریه، بیشتر جنبه شکلی یا ساختاری نظریه را دربرمی‌گیرد، اما با توجه به مباحث بند پیشین می‌توان گفت که شکل یا ساختار یک نظریه در صورتی قابل قبول است که بتواند انتظارات تبیینی و یا تجویزی (یا به بیان دیگر، انتظارات معطوف به اهداف کسب دانش، انجام ارزیابی و رهنمودی برای تصمیم‌گیری) نظریه‌پرداز و علاوه برآن انتظارات مخاطبان وی را برآورده سازد[1]. از این رو، مهم‌تر از جنبه شکلی نظریه، جنبه محتوایی آن است که همان توانایی نظریه در تحقق انتظارات تبیینی و تجویزی از آن است.

ابتدا از جنبه تبیینی شروع می‌کنیم. از این جنبه، نظریه مصرف‌کننده، قرائتی قوی و شاید قوی‌ترین قرائت نظریه انتخاب عقلانی است. نظریه اخیر نه تنها در علم اقتصاد، بلکه

۱- تحقق انتظارات خود نظریه‌پرداز را می‌توان به سازگاری درونی و تحقق انتظارات مخاطبان نظریه‌پرداز را به سازگاری بیرونی تعبیر کرد.

www.SID.ir

Arshive of SID

در سایر علوم انسانی و از جمله جامعه‌شناسی و علم سیاست نیز کاربردهای تبیینی گسترده‌ای دارد. اما چرا نظریه مصرف‌کننده قرائتی قوی از نظریه انتخاب عقلانی معرفی می‌شود؟ به منظور توضیح ارتباط این دو نظریه می‌توان تقسیم‌بندی الگوهای عقلانیت در مدخل عقلانیت در پال گریو[1] (۲۰۰۸) را مورد بررسی قرار داد. در این مدخل پنج نوع الگو[2] یا نظریه برای عقلانیت به ترتیب زیر مطرح شده که تحت عنوان کلی نظریه انتخاب عقلانی قرار می‌گیرند:

۱- نظریه عمومی انتخاب[3]

۲- نظریه مطلوبیت انتظاری[4]

۳- نظریه مطلوبیت انتظاری ذهنی[5]

۴- تعادل انتظارات عقلانی[6]

۵- نظریه بازی غیر همکارانه[7]

از بین این پنج نظریه، آنچه در اینجا مورد بحث است، نظریه عمومی انتخاب است، زیرا از یک سو، مفاهیم بکار رفته در این نظریه کلی و انعطاف‌پذیر بوده و نظریه‌های بعدی به نوعی پالایش‌هایی از این نظریه عمومی در موقعیت‌های مختلف هستند و از سوی دیگر، نظریه مصرف‌کننده که مورد بحث ماست، خود حالت خاصی از این نظریه عمومی انتخاب است.

اکنون می‌توان برمبنای روش نظریه‌پردازی اصل موضوعی که پیشتر مورد بحث قرار گرفت، گسترش نظریه مصرف‌کننده را به منزله حالت خاصی از نظریه انتخاب عقلانی به این شکل بیان کرد که در گام نخست با استفاده از نظریه مجموعه‌ها، مجموعه A به عنوان مجموعه‌ای که در یک موقعیت انتخاب، تمام گزینه‌های قابل تصور فرد را دربرمی‌گیرد معرفی می‌شود. این انتزاع ریاضی، با عدم تعریف اعضای مجموعه A، امکان تطبیق نظریه عمومی انتخاب بر موقعیت‌های مختلف انتخاب را فراهم می‌کند به طوری که چهار نظریه

1- Palgrave

۲- نویسندگان از لفظ الگو (Model) استفاده کرده‌اند، اما در تقسیم‌بندی خود، نظریه و الگو را معادل هم آورده‌اند.

۳- عبارت «General Choice Theory» به این دلیل نظریه عمومی انتخاب ترجمه شده است تا با عبارت «Public Choice Theory» که نظریه انتخاب عمومی ترجمه شده است، اشتباه نشود.

4- Expected Utility Theory

5- Subjective Expected Utility Theory

6- Rational Expectations Equilibrium

7- Non-cooperative Game Theory

www.SID.ir

Arshive of SID

بعدی تا حد زیادی براساس تفسیرهای مختلفی که از اعضای مجموعه A ارائه می‌شود، توسعه می‌یابند.

اما همه گزینه‌های قابل تصور، لزوما قابل تحقق یا شدنی نیستند. قیود مختلفی وجود دارند که دامنه انتخاب فرد را در واقعیت محدود می‌کنند. با تعریف مجموعه B به منزله یک زیرمجموعه غیرتهی از A که گزینه‌های شدنی را دربرمی‌گیرد، می‌توان نظریه را یک گام به واقعیت نزدیک‌تر کرد. اما مهم‌تر از فروض نظریه در مورد ویژگی‌های مجموعه قابل تصور A و مجموعه قابل تحقق B، فروض یا تصوراتی است که نظریه‌پرداز به صورت آگاهانه یا نیمه‌آگاهانه در مورد مصرف‌کننده به منزله یک انسان در ذهن خود دارد. انسان‌شناسی هر فرد به معنای تصور هر انسانی از خود و دیگران -به منزله یکی از مبانی فکری یا فلسفی وی- انواع مختلفی دارد.

همان‌طور که در ادامه بحث خواهد شد، نوع انسان‌شناسی فلسفی هر فرد هم با تلقی وی از عقلانیت و هم با نظام ارزشی وی هماهنگ می‌شود و این دو به طور پیوسته مبنای شکل‌دهی به ترجیحات فرد در حوزه‌های مختلف و از جمله در حوزه مصرف قرار می‌گیرند.

اما در نظریه عمومی انتخاب، انسان‌شناسی غالب یا تصور غالب از انسان چگونه است؟ تصور غالبی که در این نظریه از انسان ارائه می‌شود این است که انسان تصمیم‌گیرنده‌ای است که با نظام ترجیحاتش شناخته می‌شود[1]. بنابراین، نظام ترجیحات هر فرد حاوی اطلاعات اساسی در مورد وی در حوزه‌های مختلف و از جمله در حوزه مصرف است. ویژگی اساسی نظام ترجیحات این است که می‌توان آن‌ها را روی مجموعه A به کمک یک رابطه دو تایی به این صورت تعریف کرد: برای هر دو گزینه دلخواه y و xدر این مجموعه، نماد $x \succcurlyeq y$ به این مفهوم است که از نظر تصمیم‌گیرنده، x حداقل به خوبی y است.

همچنین برمبنای این انسان‌شناسی غالب، هر تصمیم‌گیرنده‌ای نیز عاقل فرض نمی‌شود. در این نظریه، تصمیم‌گیرنده‌ای عاقل فرض می‌شود که نظام ترجیحات وی حداقل دو اصل

۱- مسکالل و دیگران (۱۹۹۵، ص۳) توضیح می‌دهند دو رویکرد برای الگوسازی مصرف کننده به منزله یک تصمیم‌گیرنده وجود دارد، رویکرد مبتنی بر ترجیح (Preference-based Approach) و رویکرد مبتنی بر انتخاب (Choice-based Approach). رویکرد مبتنی بر ترجیح رایج‌تر است (ص ۵) و رویکردی است که در سراسر کتاب بر آن تاکید می‌کنند و همین رویکرد است که در این مقاله در مورد آن بحث می‌شود.

www.SID.ir

Arshive of SID

موضوعه کامل بودن[1] و انتقال‌پذیری[2] را برآورده کند. کامل بودن به این مفهوم است که تصمیم‌گیرنده بتواند هر دو گزینه دلخواه y و x را با هم مقایسه کند و انتقال‌پذیری به این مفهوم است که به ازای هر سه گزینه دلخواه x، y و z اگر از دید تصمیم‌گیرنده $x \geq y$ و $y \geq z$ باشد، آنگاه $x \geq z$ باشد. همچنین یک رابطه دوتایی، یک رابطه ترجیح نامیده می‌شود، هرگاه دو اصل موضوعه کامل بودن و انتقال‌پذیری را برآورده کند.

سوالی که مطرح می‌شود آن است که نقش و اهمیت این دو اصل موضوعه در چیست که از نظر مسکالل و دیگران (۱۹۹۵، ص ۶) معیار عقلانیت تلقی می‌شوند؟ در ظاهر دلیل عمده این است که می‌توان نشان داد که اگر نظام ترجیحات یک فرد بتواند این دو اصل موضوعه را برآورده کند، وی خواهد توانست تمامی گزینه‌های موجود در مجموعه A را براساس یک نظم سلسله مراتبی از گزینه‌های با کمترین ترجیح به گزینه‌های با بیشترین ترجیح مرتب کند.

علاوه بر اصول موضوعه کامل بودن و انتقال‌پذیری، ژله و رنی (۲۰۱۱) سه اصل موضوعه دیگر برای نظریه مصرف‌کننده ذکر می‌کنند؛ سومین اصل موضوعه اصل پیوستگی است که نقش آن بیشتر سهولت ریاضی معرفی می‌شود. اصل موضوعه پنجم نیز که در قالب دو روایت ضعیف و قوی با عناوین تحدب و تحدب اکید ذکر شده است به طور خلاصه بیان می‌کند که مصرف‌کننده سبد کالایی را که میانگین موزون دو سبد باشد بر هر یک از آن دو سبد ترجیح می‌دهد و چندان به بحث ما مربوط نمی‌شوند.

آنچه در نظریه مصرف‌کننده کاملا به بحث ما مربوط است، ارتباط بین اصل موضوعه چهارم و قاعده یا اصلی است که در ژله و رنی فرض رفتاری[3] نامیده‌اند. ژله و رنی نقش این فرض رفتاری را چنین بیان می‌کنند: «سرانجام الگو با مشخص کردن فرضی رفتاری تکمیل می‌شود. این فرض اصل هدایت‌کننده‌ای را بیان می‌کند که مصرف‌کننده از آن استفاده می‌کند تا انتخاب‌های نهاییش را صورت دهد، بنابراین، اهداف نهایی انتخاب را مشخص می‌کند. فرض می‌شود مصرف کننده در صدد شناسایی و انتخاب گزینه‌ای شدنی است که در پرتو سلایق شخصیش (یا نظام ترجیحاتش) مرجح‌ترین گزینه ممکن را انتخاب کند.»[4]

1- Completeness
2- Transitivity
3- Behavioral Assumption
۴- با این توضیح به نظر می‌رسد به جای فرض رفتاری، بتوان این اصل را «اصل موضوعه گزینش» نامگذاری کرد.

www.SID.ir

Arshive of SID

پس از این بیان مختصر اصول موضوعه اکنون به بررسی آن‌ها می‌پردازیم. یک سوال قابل طرح در مورد اصول موضوع مطرح شده این است که آیا همه این اصول از اهمیت یکسانی در نظریه مصرف‌کننده برخوردارند؟ به‌ویژه ممکن است با توضیحی که در مورد اصول موضوعه کامل بودن و انتقال‌پذیری داده شد تصور شود که برآورده شدن این اصول در نظام ترجیحات فرد اساسی است، اما همان طور که بلوم[1] و همکاران (۲۰۰۸) بیان می‌کنند، حداقل در نظریه تعادل عمومی، می‌توان این اصول را کنار گذاشت. اگر چنین باشد، آنگاه فرض رفتاری یا اصل موضوعه گزینش و ارتباط آن با اصل موضوعه چهارم از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود، از این رو، شایسته بررسی دقیق‌تری هستند.

برای انجام این بررسی دقیق‌تر طبق صورت‌بندی مساله مصرف‌کننده از دید دبرو، مصرف‌کننده مرجح‌ترین نقشه یا سبد مصرفی را انتخاب خواهد کرد. حال دو سوال مهم در رابطه با این انتخاب قابل طرح است:

۱- معیار گزینش مصرف‌کننده برای مرجح‌ترین سبد (در واقعیت) چیست؟

۲- معیار گزینش مرجح‌ترین سبد چه باید باشد؟

اقتصاددانانی چون رابینز[2] (۱۹۳۵) با شروع از این مقدمه که علم اقتصاد یک علم اثباتی است و در این علم چون علوم اثباتی دیگر فقط باید به سوالاتی از این قبیل که واقعیت چگونه هست و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد، پاسخ داد، نتیجه می‌گیرند که در این علم فقط می‌توان و باید به سوال نخست پاسخ داد و پاسخ به سوال دوم خارج از قلمرو علم اقتصاد و در قلمرو فلسفه اخلاق یا فلسفه سیاسی قرار دارد. در مقابل اقتصاددانان دیگری چون سن[3] (۱۹۷۹) بر این باورند که چون علم اقتصاد هم یک علم اثباتی (اخباری) و هم یک علم تجویزی است؛ در این علم می‌توان و باید به هر دو این سوال‌ها پاسخ داد. حال سوال اساسی‌تر این است که آیا می‌توان بین این دو تلقی از علم اقتصاد به قضاوتی معقول رسید؟ به نظر می‌رسد نظریه‌پرداز یا هر فرد دیگری برای نیل به چنین قضاوتی، لازم است نوع انتظار خود را از علم اقتصاد تبیین کند، یعنی نخست، بر خود و دیگران روشن کند که به کمک علم اقتصاد چه نوع مسائلی را می‌توان حل کرد و چه نوع مسائلی را نمی‌توان حل کرد. دوم، نوع مسائلی را که معتقد است می‌توان به کمک این علم حل کرد، چگونه اولویت‌بندی می‌کند؟ این‌ها سوالات

1- Blume
2- Robbins
3- Sen

www.SID.ir

Arshive of SID

معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مهمی هستند که تا پاسخ روشنی به آن‌ها داده نشود، نمی‌توان به دو سوال اول، پاسخ‌های معقول داد.

به نظر می‌رسد به کمک طبقه‌بندی مسائل اساسی که گفته شد، می‌توان نوع انتظارات از علم اقتصاد را تبیین کرد. در رابطه با مسائل معطوف به اهداف شناخت یا دانش، هر دو گروه معتقدند که می‌توان حل این نوع مسائل را از علم اقتصاد انتظار داشت، اگرچه پاسخ‌های این دو گروه می‌تواند متفاوت باشد. اما در رابطه با مسائل معطوف به ارزیابی یا ارزش چه می‌توان گفت؟ اگر باور گروه اول به این نحو صورت‌بندی شود که هیچ‌گونه ارزیابی یا ارزشی نباید در تحلیل‌های اقتصادی وارد شود به نظر نمی‌رسد که این باور قابل دفاع باشد، زیرا در این صورت می‌توان این سوال را از آنان پرسید که آیا به طور مثال، در حل مسائل معطوف به شناخت یا دانش بر این اعتقاد نیستند که باید گزاره‌های صادق، یعنی مطابق با واقع را بر گزاره‌های کاذب ترجیح دهند؟ آیا این ترجیح به خودی خود به مفهوم پذیرش صدق به منزله یک ارزش در مقابل کذب به منزله یک ضد ارزش نیست؟ و اگر چنین ترجیح ارزشی پذیرفته شود، آیا راه برای ورود ارزش‌های دیگر به تحلیل‌های اقتصادی باز نخواهد شد؟ آیا از این بحث نتیجه نمی‌شود که حداقل برخی از کسانی که خواهان زدودن ارزش‌ها از حوزه تحلیل‌های اقتصادی هستند، مبانی ارزشی خود را به‌روشنی تصریح نکرده‌اند؟[1]

حال برای این‌که ببینیم چگونه می‌توان در پرتو توضیحات ارائه شده، مسائل معطوف به دانش و ارزش را در کنار هم طرح و بررسی کرد، نخست اصل موضوعه چهارم و

۱- کسانی که مبانی ارزشی خود را تصریح نمی‌کنند، چند گروه هستند؛ یک گروه کسانی هستند که مبانی ارزشی به صورت مفروضاتی نهان در زوایای ذهنشان پنهان است، به گونه‌ای که خود نیز ممکن است درکی روشن از آن مبانی نداشته باشند. بنابراین، همان‌طور که سن (Sen، ۱۹۷۹) در بحث از مبانی رفاهی مقایسه‌های درآمد حقیقی بحث می‌کند، قضاوت‌های ارزشی غالباً با وضوح کافی بیان نمی‌شوند و از این رو هم صدا با سن می‌توان گفت که در اینجا مجال زیادی برای ابهام‌زدایی وجود دارد. گروه دوم کسانی هستند که مبانی ارزشی همچون عدالت را چنان بدیهی می‌پندارند که بیان آن مبانی را توضیح واضحات می‌پندارند؛ اما با وجود اختلافات گسترده‌ای که در مورد مبانی ارزشی و از جمله عدالت وجود دارد، چنین پنداری موجه به نظر نمی‌رسد. گروه سوم کسانی هستند که بر مبنای پذیرش این باور که لازمه علمی بودن یک بحث، تهی بودن آن از مبانی ارزشی است برای اینکه در معرض اتهام غیرعلمی بودن بحث‌هایشان قرار نگیرند از ورود به حوزه مبانی ارزشی خودداری می‌کنند. بالاخره اگر اندکی بدبینانه نگاه کنیم، گروه چهارم کسانی هستند که از یک سو به مبانی ارزشی خود دلبستگی دارند و از سوی دیگر به دلیل آنکه آن مبانی ارزشی را قابل دفاع نمی‌دانند از تصریح آن مبانی اجتناب می‌کنند.

www.SID.ir

Arshive of SID

ارتباط آن را با اصل موضوعه گزینش مورد بررسی قرار می‌دهیم. اصل موضوعه چهارم در قالب دو روایت عرضه شده است؛ روایت ضعیف، اشباع‌ناپذیری موضعی[1] و روایت قوی، یکنوایی اکید[2] نام‌گذاری شده‌است. اشباع ناپذیری موضعی به این مفهوم است که در همسایگی هر سبد کالایی مفروض، هر قدر هم که این همسایگی کوچک باشد، همواره حداقل یک سبد دیگر وجود دارد که مصرف‌کننده آن را بر سبد اولیه ترجیح می‌دهد.

روایت ضعیف اشباع‌ناپذیری موضعی ایجاب می‌کند که همواره در نزدیکی هر سبد کالایی، همواره سبدی مرجح بر آن وجود دارد اما این امکان را منتفی نمی‌کند که سبد مرجح ممکن است حاوی مقادیری کمتر از برخی کالاها یا حتی از تمامی کالاها باشد. به طور مشخص‌تر این روایت ضعیف ایجاب نمی‌کند که دادن مقادیر بیشتر از تمامی کالاها به مصرف‌کننده وضع وی را بهتر کند. گفته می‌شود روایت قوی این اصل موضوعه با عنوان یکنوایی اکید، حاوی دیدگاهی متفاوت و سختگیرانه‌تر در مورد نیازها و خواسته‌ها است که دیدگاهی بسیار رایج نیز معرفی می‌شود. طبق این دیدگاه، مصرف‌کننده همواره سبد کالایی غنی‌تر، یعنی سبد با مولفه‌های بزرگ‌تر را بر سبد کالایی فقیرتر، یعنی سبد با مولفه‌های کمتر ترجیح می‌دهد. این دیدگاه به این شیوه شهودی نیز صورت‌بندی می‌شود: «همیشه بیشتر از کمتر، بهتر است.»

حال می‌توان دریافت که چه ارتباط عمیقی بین روایت قوی اصل موضوعه چهارم با نام یکنوایی اکید و اصل موضوعه گزینش وجود دارد. صرف‌نظر از این مورد نسبتاً کم اهمیت که ممکن است مصرف‌کننده سبد کالایی که از برخی کالاها بیشتر و از برخی کالاها کمتر دارد را بر سبد دیگر ترجیح دهد، طبق یکنوایی اکید وی همواره سبدهای کالایی با مقادیر افزون‌تر را بر سبدهای کالایی با مقادیر کمتر ترجیح می‌دهد. بر این اساس می‌توان گفت که بیشتر این اصل یکنوایی اکید است که معیار گزینش را تعیین می‌کند.

اکنون می‌توان پیامدهای منطقی اصل یکنوایی اکید را از منظر مسائل تبیینی و تجویزی و در واقعیت اجتماعی بررسی کرد. در تایید تجربی این اصل موضوع به این واقعیت اشاره می‌شود که هر مصرف‌کننده‌ای، همواره سبد غنی‌تر را بر سبد فقیرتر ترجیح می‌دهد. بنابراین، باید این اصل به منزله یک اصل با قدرت توضیح دهندگی بسیار بالا در نظریه

1- Local Non-satiation
2- Strict Monotonicity

www.SID.ir

Arshive of SID

مصرف‌کننده لحاظ شود. اما ممکن است سوال شود که آیا همه یا اکثریت قاطع انسان‌ها – به‌ویژه در شرایط کمبود گسترده محصولات از قبیل جنگ یا قحطی- به‌خصوص در مورد نزدیکان خود، طبق این اصل عمل می‌کنند؟ هر انسان عادی می‌داند که در چنین شرایطی، نتیجه منطقی ترجیح بیشتر بر کمتر توسط وی، آن است که از دید وی، دیگران هر چه کمتر داشته باشند، بهتر است؟ آیا همه انسان‌ها در چنین شرایطی باز هم طبق همان اصل رفتار خواهند کرد؟ می‌توان این سوال کلی‌تر را مطرح کرد که اگر اصل موضوع یکنوایی اکید که اکنون می‌توان از آن با نام رساتر فزون‌طلبی اکید یاد کرد با این فرض بنیادی علم اقتصاد که منابع تولید و بنابر این میزان محصولات قابل تولید محدودند، تلفیق شود نه تنها در شرایط کمبود گسترده، بلکه حتی در شرایط معمول اقتصادی نیز به این نتیجه منجر نخواهد شد که اگر از دید یک فرد نوعی، همیشه بیشتر از کمتر بهتر است، پس از دید وی، برای دیگران، همیشه کمتر از بیشتر بهتر نخواهد بود؟[1] آیا این نتیجه منطقی، خودخواهانه و ناعادلانه نیست؟ صرف‌نظر از پاسخ مثبت یا منفی به این سوال، آنچه

۱- اسمیت فرض خودخواه بودن انسان‌ها را می‌پذیرد، در عین حال معتقد است که این خودخواهی‌ها در یک محیط اقتصادی رقابتی، همدیگر را تعدیل می‌کنند. می‌توان ایده اسمیت را به این نحو صورت‌بندی کرد: تعقیب نفع شخصی در یک محیط اقتصادی رقابتی به تحقق نفع جمعی منجر می‌شود. بر اساس این صورت‌بندی، تحقق نفع جمعی، منوط به شکل‌گیری یک محیط اقتصادی رقابتی خواهد بود. اگر دیدگاه اسمیت به این نحو بیان شود، آنگاه سوال مهم بعدی این است که اسمیت بر چه اساسی انتظار داشت تا در شرایط آن عصر انگلستان، یک محیط رقابتی در اقتصاد شکل گیرد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سوال را باید در مخاطبان اسمیت در کتاب ثروت ملل جست‌وجو کرد که بیش از هر گروه دیگری، دولتمردان آن عصر انگلستان بودند. آیا اسمیت انتظار داشت تا با متقاعد کردن دولتمردان آن عصر انگلستان در مورد مفید بودن بازارهای رقابتی، آنان را ترغیب کند تا با فدا کردن منافع اقتصادی خودخواهانه انحصاری خود برای تشکیل یک دولت حداقلی، خیرخواه و در عین حال، آگاه که لازمه شکل‌گیری یک محیط اقتصادی رقابتی است، وارد مبارزه‌ای عظیم با خود! و دیگران شوند. درست است که اسمیت به وجود احساسات اخلاقی در افراد معتقد بود و اساس این احساسات اخلاقی را همدردی متقابل (mutual sympathy) می‌دانست و آن را به این مفهوم در نظر می‌گرفت که یک فرد توانایی تشخیص احساساتی را که توسط دیگران تجربه می‌شود، داشته باشد. اما سوال این است که حتی اگر فردی به چنین عمقی از همدردی نیز برسد آیا خودخواهی را کنار خواهد گذاشت؟ ممکن است وقتی یک انسان رنج می‌کشد به‌خصوص اگر ما نیز رنج مشابهی را تجربه کرده باشیم، بتوانیم خود را به جای او تصور کنیم، اما از این نتیجه نمی‌شود که حاضریم به جای او رنج بکشیم. ما فقط به نحوی همدلانه از رنج او و حتی ممکن است از شدت رنج او آگاه شویم، اما صرف این آگاهی به تلاش ما برای کمک نمی‌انجامد و آمادگی برای تحمل رنج دیگری، حتی به میزان اندک به چیزی فراتر از آگاهی صرف نیازمند است.

www.SID.ir

Arshive of SID

می‌توان از این بحث نتیجه گرفت، وجود یک مبنای ارزشی در اصول موضوعه نظریه مصرف‌کننده به‌ویژه در اصل موضوع یکنوایی اکید یا فزون‌طلبی اکید است.

در جمع‌بندی مطالب این قسمت می‌توان گفت که یک مبنای ارزشی در قالب اصل موضوعه یکنوایی اکید یا به تعبیر دیگر اصل موضوعه فزون‌طلبی اکید در نظریه مصرف‌کننده وجود دارد. علاوه بر این، این اصل در مقایسه با سایر اصول موضوعه نظریه مصرف‌کننده از قبیل کامل بودن و انتقال‌پذیری، فرضی اساسی‌تر است و به دلیل تبعات بسیار پردامنه‌ای که به‌دنبال دارد، نیازمند بررسی عمیق‌تر است، اما برای بررسی دقیق‌تر این مبنای ارزشی و از جمله پاسخ به سوالاتی از قبیل خودخواهانه یا ناعادلانه بودن این اصل موضوع، نیازمند داشتن نظریه‌ای در مورد عدالت هستیم تا بر مبنای آن بتوانیم در مورد چنین ادعاهایی، قضاوتی سنجیده داشته باشیم. از این رو، در قسمت بعد با بیان مختصر نظریه عدالت رالز سعی می‌شود تا به این قبیل پرسش‌ها پاسخ داده شود.

٤- نظریه عدالت رالز از منظر رابطه بین خودخواهی و عدالت‌خواهی

برای ارائه تبیینی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در نظریه مصرف‌کننده، نیازمند نظریه‌ای در باب عدالت هستیم که در آن دیدگاهی روشن در مورد خودخواهی و چگونگی ارتباط آن با عدالت‌خواهی نیز بیان شده باشد. پیشتر دلیل انتخاب نظریه عدالت رالز از بین نظریه‌های مختلف عدالت ذکر شد. علاوه بر این، رالز خود در تشریح انگیزه‌اش برای طرح نظریه‌ای نوین در مورد عدالت در مقدمه کتابش (۱۹۷۱) توضیح می‌دهد که طی بخش بزرگی از دوران مدرن، فلسفه اخلاقی مسلط، شکلی از مطلوبیت‌گرایی بوده است. وی معتقد است که دلیل چنین سلطه‌ای آن بوده که مطلوبیت‌گرایان بزرگی چون هیوم، اسمیت، بنتام و میل که نظریه‌پردازان اجتماعی و اقتصاددانان مرتبه اولی بوده‌اند، بانی و بکار برنده این نظریه در حوزه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی بوده‌اند.

رالز از یک سو معتقد است نظریه اخلاقی مطلوبیت‌گرایی دچار کاستی‌های اساسی است و از دیگر سو، معتقد است که منتقدان مطلوبیت‌گرایی توانسته‌اند بین الزامات اصل مطلوبیت و احساسات اخلاقی ما ناسازگاری‌هایی را نشان دهند، اما موفق نشده‌اند نظریه‌ای قابل قبول بپرورانند که جایگزین آن شود. از این رو، رالز تلاشی گسترده را سامان می‌دهد تا از طریق

www.SID.ir

Arshive of SID

ارتقای آموزه رایج قرارداد اجتماعی[1] به سطح بالاتری از انتزاع، نظریه خود را که عدالت به مثابه انصاف[2] می‌نامد به گونه‌ای بپروراند که از انتقادات وارد بر نظریه عدالت مبتنی بر مطلوبیت (مطلوبیت‌گرایی) مصون باشد. همچنین تاکید می‌شود که رالز با توجه به این‌که نظریه وی نظریه‌ای در باب عدالت است در کتاب خود به طور مفصل در مورد معانی و شکل‌های مختلف خودخواهی نیز نکات بسیاری آورده‌است که با بحث ما مناسبت دارد.

نظریه عدالت رالز، نظریه‌ای بسیار مفصل است که جنبه‌های گوناگونی دارد و خلاصه کردن آن را در چند بند بسیار دشوار و ابهام‌آور است. با وجود این، تلاش می‌شود تا با بیان بسیار مختصر این نظریه، جنبه‌هایی از آن را که با موضوع این مقاله ارتباط دارد برجسته کرد. یکی از اهداف اصلی رالز، صورت‌بندی اصول عدالت در مورد ساختار اساسی جامعه[3] است. به این منظور یک وضعیت اولیه[4] را به صورت فرضی و نه به منزله یک واقعیت تاریخی در نظر می‌گیرد که در آن افراد عاقل و از منظر اخلاقی برابر از ورای یک حجاب جهل[5] از بین اصول عدالتی که براساس نظریه‌های مختلف اخلاقی از قبیل شکل‌های مختلف مطلوبیت‌گرایی، خودخواهی و عدالت به مثابه انصاف به آنان پیشنهاد شده‌است، دست به انتخاب می‌زنند.

در نظریه رالز، هدف تجویزی بر هدف تبیینی غلبه دارد. رالز بیشتر درصدد آن است که با پیشنهاد اصول عدالت خود، تجویزهایی دال بر اینکه بهتر است ساختار اساسی جامعه چگونه باشد، ارائه کند نه اینکه تبیین کند که ساختار اساسی جوامع موجود براساس چه اصولی تنظیم شده است.

رالز استدلال می‌کند که اگر شرایط موردنظر وی در وضعیت اولیه تامین شوند، افراد نامبرده دو اصل عدالت پیشنهادی وی را خواهند پذیرفت. رالز پس از پالایش صورت‌بندی مقدماتی اصول عدالت، صورت‌بندی نهایی این دو اصل، همراه با ترتیب اولویتشان را چنین بیان می‌کند:

۱- هر شخص باید یک حق برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام کامل آزادی‌های اساسی برابر، سازگار با یک نظام آزادی مشابه برای همگان داشته باشد (اصل آزادی‌های برابر).

1- Traditional Theory of Social Contract
2- Justice as Fairness
3- Basic Structure of Society
4- Original Position
5- Veil of Ignorance

www.SID.ir

Arshive of SID

۲- نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به نحوی سازماندهی شوند که این نابرابری‌ها هم:
الف- براساس شرایط تساوی منصفانه فرصت به مناصب و مقامات در اختیار همگان، منسوب باشند.
ب- بیشترین برخورداری را نصیب محروم‌ترین افراد کنند، که با اصل پس‌اندازهای عادلانه سازگار باشد (اصل تفاوت).

بنابراین، رالز در نظریه عدالت خود، اصل آزادی را بر اصل تساوی منصفانه فرصت و اصل اخیر را بر اصل تفاوت، اولویت می‌بخشد. این اولویت‌بخشی به این دلیل پیشنهاد می‌شود تا در صورتی که در نظر یا عمل، تعارضی بین این اصول بروز کرد به کمک آن بتوان تعارض ممکن را رفع کرد.

طبق نظریه رالز، یکی از کارکردهای اساسی اصول عدالت این است که چگونگی تقسیم کالاهای اساسی را بین افراد مشخص می‌کند، اما منظور از کالاهای اساسی چیست؟ رالز (۱۹۷۱، ص ۳۹۶) می‌نویسد: «افراد عاقل، صرف‌نظر از چیزهای دیگری که می‌خواهند، خواهان چیزهایی معین به منزله پیش‌نیازها برای پیشبرد نقشه‌های زندگیشان هستند. به فرض ثبات سایر چیزها، آنان آزادی و فرصت گسترده‌تر را بر محدودتر و سهم بزرگ‌تری از ثروت و درآمد را بر سهم کوچک‌تری از آن ترجیح می‌دهند. این‌که این چیزها خوب هستند به اندازه کافی روشن به نظر می‌رسد، اما من همچنین گفته‌ام که «عزت نفس و اعتماد کامل به احساس ارزشمند بودن فی‌نفسه خویش»[1]، شاید مهم‌ترین کالای اساسی باشد و از این بیان در ارائه استدلال برای دو اصل عدالت استفاده شده است. بنابراین، تعریف اولیه انتظارات، تنها با ارجاع به چیزهایی از قبیل آزادی و ثروت، مقدماتی است.»

از این مطلب چنین استنباط می‌شود که رالز معتقد است می‌توان و باید کالاهای اساسی را اولویت‌بندی کرد و در این اولویت‌بندی، عزت نفس در صدر کالاهای اساسی قرار می‌گیرد؛ اما منظور رالز از عزت نفس چه بود و مبنای آن چیست؟ ارتباط این مفهوم با مفهوم برابری اخلاقی افراد که یکی از مبانی نظریه عدالت به منزله انصاف است در چیست؟ طرح و بررسی این سوالات از آن رو اهمیت دارند که می‌توانند دیدگاه ما را در مورد مبانی عدالت‌خواهی و

1- Self-respect and Sure Confidence in the Sense of One's Own Worth

www.SID.ir

Arshive of SID

خودخواهی روشن کنند چون لازم است، روشن شود که از نظر رالز چه تفاوتی بین «عزت نفس و اعتماد کامل به احساس ارزشمند بودن فی‌نفسه خویش» و خودخواهی وجود دارد؟

به نظر می‌رسد رالز (۱۹۷۱–ص ۵۰۵) در ابتدای بخش ۷۷ با عنوان اساس مساوات تلاش می‌کند تا به این سوالات در رابطه با برابری اخلاقی انسان‌ها و مبنای عزت نفس پاسخ دهد. وی از یک سو بر این باور است که انسان‌ها با سایر حیوانات تفاوت اساسی دارند و از دیگر سو، بر این باور است که از یک جنبه اساسی، بین خود انسان‌ها تفاوت اساسی وجود ندارد و براساس همین باورها نتیجه می‌گیرد که هم با انسان‌ها باید طبق اصول عدالت رفتار کرد و هم رفتار ما با حیوانات طبق این اصول تنظیم نمی‌شود.

رالز اساس مساوات انسان‌ها که به نظر می‌رسد مبنای برابری اخلاقی آنان است را در چه می‌داند؟ رالز برای پاسخ به این سوال، مساوات را در سه سطح بررسی می‌کند که سطح سوم آن به بحث ما مربوط است. وی در تشریح اساس مساوات در این سطح می‌نویسد: «به نظر می‌رسد پاسخ طبیعی این باشد که دقیقا افراد اخلاقی هستند که مستحق عدالت مساوی هستند. افراد اخلاقی با دو ویژگی متمایز می‌شوند: یکی، آنان مستعد داشتن (و فرض می‌شود که دارند) مفهومی از خیر خودشان هستند (آن چنان که با یک نقشه عقلانی زندگی[1] بیان شده[2]) و دیگری، آنان مستعد داشتن (و فرض می‌شود که کسب می‌کنند) یک طبع (یا حس) عدالت[3] هستند، یعنی یک میل معمولا واقعی برای بکار بردن و عمل کردن براساس اصول عدالت، حداقل به میزان مینیمم معینی[4].»

دیده می‌شود که رالز هم اساس تفاوت بین انسان‌ها با سایر حیوانات و هم اساس مساوات بین خود انسان‌ها را در این می‌داند که انسان‌ها و فقط انسان‌ها از استعدادهایی اخلاقی برخوردارند که آنان را از سایر موجودات زنده حتی نزدیکترین حیوانات به انسان، به عنوان مثال، میمون‌ها (طبق نظریه داروین)، متمایز می‌سازد. رالز در سطح دوم مساوات که به حقوق اساسی مساوی اختصاص یافته به انسان‌ها و نه حیوانات مربوط می‌شود، توضیح می‌دهد که مسلما حیوانات حمایت لازم دارند، اما جایگاهشان، جایگاه موجودات

1- Rational Plan of Life

۲- دیده می‌شود که رالز ویژگی نخست را برحسب عقلانیت تعریف می‌کند، بنابراین، روشن است که از نظر وی عقلانیت مفهومی مقدم بر اخلاقی بودن و یک شرط لازم برای آن است.

3- A Sense of Justice

4- At Least to a Minimum Degree

www.SID.ir

Arshive of SID

انسانی نیست. با وجود این رالز دیگر وارد این بحث نمی‌شود که منشاء بودن این استعدادهای اخلاقی در انسان‌ها و نبودنشان در حیوانات چیست؟ آیا تنها یک جهش ژنتیکی تصادفی، منشا پیدایش چنین تمایزی بوده یا آن طور که در ادیان الهی آمده، این تمایز به منزله یک شرافت ذاتی از سوی خالق این جهان به انسان‌ها اعطا شده است؟

جدای از مساله منشای عزت نفس که مساله‌ای اساسی در انسان‌شناسی فلسفی است، آنچه در اینجا بیشتر مورد توجه است، چگونگی ارتباط مفهوم عزت نفس در نظریه عدالت رالز با نظریه مصرف‌کننده و به طور مشخص اصل موضوع یکنوایی اکید یا فزون‌طلبی اکید است، زیرا از این طریق است که می‌توان تا حد زیادی جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی را در این نظریه روشن کرد. در بررسی این اصل موضوعه در نظریه مصرف‌کننده دیدیم که چگونه پذیرش این اصل به این نتیجه منجر می‌شود که هر چقدر افراد دیگر، محصولات کمتری داشته باشند از دید یک مصرف‌کننده نوعی بهتر است، اما روشن است که طبق نظریه رالز، لازمه محصولات کمتر، کالاهای اساسی کمتر از قبیل ثروت است، زیرا به وضوح یک کارکرد اساسی کالایی اساسی همچون ثروت آن است که به کمک آن می‌توان محصولات مصرفی مورد نیاز را خریداری کرد، اما همچنان رالز (۱۹۷۱ص ۱۲۹) متذکر می‌شود: «من هیچ فروض محدودکننده‌ای در مورد تصورات افراد در مورد خیر[1] مطرح نمی‌کنم، جز این‌که آن تصورات، نقشه‌های بلندمدت عاقلانه هستند. با وجود این‌که این نقشه‌ها، اهداف و علایق یک فرد را تعیین می‌کنند، فرض نمی‌شود که این اهداف و علایق خودخواهانه[2] هستند. این که این اهداف و علایق خودخواهانه هستند یا نه، به نوع اهدافی که یک فرد تعقیب می‌کند، بستگی

۱- رالز فرض می‌کند که افراد در وضعیت اولیه عاقل هستند به این مفهوم که می‌توانند گزینه‌های پیشنهاد شده در مورد عدالت یا خودخواهی را درک، مقایسه و ارزیابی کنند، اما افراد در این وضعیت، تصوری از خیر یا خوبی (good) ندارند، بلکه تنها با داشتن یک استعداد بالقوه برای ساختن مفهوم خیر به‌دنیا می‌آیند و به‌تدریج با رشد عقلی و اخلاقی در جریان زندگی و با همکاری دیگران می‌توانند تصور خود را از خیر شکل دهند. به نظر رالز این تصور افراد از خیر باید مقید به اصول عدالت باشد، اما سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر افراد در وضعیت اولیه، هیچ تصوری از خیر ندارد، چگونه گزینه های مختلف پیشنهاد شده را ارزیابی کرده و از بین آن‌ها، آنچنان که رالز معتقد است، همگی اصول عدالت به مثابه انصاف را به خیر خود یافته و آن اصول را انتخاب می‌کنند؟ رالز در بخش سوم کتابش تلاش می‌کند با تفکیک دو مفهوم مضیق و موسع از خیر به این سوال پاسخ دهد.

2- Egoistic or Selfish

www.SID.ir

Arshive of SID

دارد. اگر ثروت، مقام، نفوذ و مزایای منزلت اجتماعی[1]، اهداف نهایی یک شخص باشند، در این صورت مطمئنا تصورش در مورد خیر، خودخواهانه است.»

در جمع‌بندی مطالب این قسمت می‌توان گفت که براساس نظریه عدالت رالز، خودخواهی به هر معنایی، لزوما در مقابل عدالت‌خواهی قرار نمی‌گیرد؛ بلکه این دو زمانی در مقابل هم قرار می‌گیرند که یک کالای اساسی کمیاب، همچون ثروت[2] که در هر لحظه از زمان می‌توان موجودی آن را ثابت فرض کرد، قرار است بین افراد جامعه توزیع شود. البته در نظریه مصرف‌کننده، ثروت همان کالای اساسی کمیابی است که محصولات مصرفی با آن خریداری می‌شوند و تصاحب سهم بیشتری از آن در هر لحظه از زمان توسط هر فرد، سهم کمتری از آن را برای افراد دیگر به دنبال دارد. رالز معتقد است که توزیع این کالای اساسی باید طبق اصول عدالت صورت گیرد، اما اصول عدالت، طبق نظریه قرارداد اجتماعی، خود محصول یک توافق بین افراد عاقل و برابر در یک وضعیت اولیه فرضی هستند.

از دید رالز نقش اساسی وضعیت اولیه فرضی این است که به کمک آن می‌توان توضیح داد که وقتی افراد عاقل و برابر –از ورای یک حجاب جهل- با اصول مختلفی که برای تنظیم ساختار اساسی جامعه به آنان پیشنهاد شده قرار می‌گیرند، چنین افرادی اصول عدالت مبتنی بر انصاف را که توسط وی صورت‌بندی شده‌است، خواهند پذیرفت. بنابراین، اکنون که صورت‌بندی نهایی این اصول عدالت در اختیار ماست، دیگر نیازی به تصور وضعیت اولیه فرضی و حجاب جهل همراه آن نیست.

سوال اساسی این است که آیا در وضعیت واقعی جوامعی که اکنون ما انسان‌ها در آن‌ها قرار داریم و حجاب جهل نیز برداشته شده‌است، می‌توانیم خود را در وضعیت انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی به مفهومی که در بالا تشریح شد، تصور کنیم؟ آیا لازم است خود را در چنین وضعیتی که برای بسیاری از ما دشوار است، تصور کنیم؟ اگر ناگزیر از این

1- Accolades of Social Prestige

۲- رالز یکی از نقاط قوت نظریه عدالت خود را در مقابل نظریه مطلوبیت‌گرایی این می‌داند که کالاهای اساسی مورد نظر وی از قبیل ثروت که چگونگی توزیعشان بین افراد جامعه، شاخص اندازه‌گیری عدالت است، در سطح نسبتی اندازه گیری می‌شوند، از این رو، برخلاف شاخص مطلوبیت (که نه تنها در مورد واحد اندازه‌گیری آن که حتی در مورد امکان اندازه‌گیری آن نیز تردیدهای جدی وجود دارد) که در سطح رتبه‌ای اندازه‌گیری می‌شود، قابلیت مقایسه‌های میان‌فردی را نیز دارد.

www.SID.ir

Arshive of SID

انتخاب هستیم، این انتخاب ما چگونه صورت می‌گیرد؟ این‌ها پرسش‌های دشواری هستند که در قسمت بعد تلاش بر این است که حداقل به نحوی نسبتا روشن صورت‌بندی شوند.

۵- نحوه انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی بر مبنای نظریه انتخاب عقلانی و نظریه عدالت رالز

در این قسمت، هدف بررسی این مساله است که بر مبنای نظریه انتخاب عقلانی که از یک سو تعمیمی از نظریه مصرف‌کننده و از سوی دیگر، رایج‌ترین نظریه پذیرفته شده در علوم اجتماعی در زمینه تبیین رفتار فردی در موقعیت‌های انتخاب است، آیا می‌توان چگونگی انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی را به معنایی که برای این دو اصطلاح در نظریه عدالت رالز مطرح شده است توضیح داد؟ در مورد حوزه‌های مختلف کاربرد نظریه انتخاب عقلانی، دیتریش و لیست[1] (۲۰۱۳) معتقدند که نظریه انتخاب عقلانی چارچوبی قوی برای تحلیل این مساله است که چگونه تصمیم‌گیران عاقل، در موقعیت‌های مختلف تصمیم‌گیری می‌کنند، خواه به تنهایی یا در تعامل با دیگران، خواه در شرایط نااطمینانی یا اطلاعات کامل، خواه براساس نفع شخصی یا براساس انگیزه‌های لحاظ کردن دیگری[2].

حال از یک سو با توجه به هدف این قسمت که بررسی چگونگی انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی بر مبنای نظریه انتخاب عقلانی است و از سوی دیگر با توجه به حوزه‌های مختلف کاربرد این نظریه می‌توان گفت که در این قسمت، نخستین مساله نه انتخاب‌های فرد در انزوا، بلکه در تعامل با دیگری است. دوم، فرض می‌شود که انتخاب فرد در شرایط اطمینان صورت می‌گیرد. سوم، در حالی که در این نظریه، انتخاب می‌تواند براساس نفع شخصی یا براساس انگیزه‌های لحاظ کردن دیگری صورت گیرد، آنچه در اینجا مورد بحث است، نه چگونگی انتخاب براساس این دو، بلکه خود چگونگی انتخاب از بین این دو، یا به طور دقیق‌تر چگونگی انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی است.

حال بررسی می‌کنیم که برمبنای نظریه انتخاب عقلانی، چگونه می‌توان انتخاب‌های فرد را تحلیل کرد؟ اولین گام برای تحلیل انتخاب در این نظریه و در چارچوب مشخص

1- Dietrich and List
2- Other-regarding Motivations

www.SID.ir

Arshive of SID

شده، این است که مجموعه گزینه‌های پیش روی فرد به صورت گزینه‌هایی مانعه الجمع[1] مشخص شوند.

براساس نظریه رالز دیدیم که چگونه بر مبنای نوع نگرش افراد یک جامعه نسبت به نحوه توزیع یکی از کالاهای اساسی؛ به عنوان مثال، ثروت که ضمنا یک متغیر اساسی در نظریه مصرف‌کننده نیز هست، می‌توان گفت که آیا یک فرد خودخواه یا عدالت‌خواه است. بر این اساس می‌توان مجموعه‌ای را که باید انتخاب در درون آن صورت گیرد به صورت {عدالت‌خواهی، خودخواهی}=X مشخص کرد، اما ممکن است اشکال شود که این تقسیم‌بندی فقط یک امکان عقلی در مورد مفاهیم است که ممکن است در واقعیت فاقد مصداق باشد. پس گام دوم، پذیرش این مطلب است که خودخواهی و عدالت‌خواهی به معنایی که ذکر شد، دو استعداد اساسی واقعی در هر انسانی هستند که هر دو می‌توانند در هر انسانی به درجات مختلف شکوفا شوند. البته شکوفایی نسبی هر یک از این دو، از یک سو به شرایط ذهنی و علل عینی مختلفی بستگی دارد و از دیگر سو آثار پر دامنه‌ای نیز در حیات فردی و اجتماعی به دنبال دارد.

حال اگر هم امکان عقلی وجود این دو استعداد و هم وجود شواهد تجربی در تایید این دو پذیرفته شود[2]، گام بعدی این است که آیا تغییر این گرایش‌ها در حوزه انتخاب‌های فردی هر یک از ما قرار دارند یا خیر؟ طرح این سوال از آن رو ضروری است که ممکن است کسانی در عین باور به وجود این دو گرایش در آدمیان، تغییر آن‌ها را خارج از کنترل آدمی بدانند. به عنوان مثال، بکر و دیگران (۱۹۷۷) حتی معتقدند که ترجیحات یا سلایق نیز باثبات هستند[3]، همان طور که کوه‌های راکی باثبات هستند[4] به‌خصوص در مورد یک

1- Mutually Exclusive

۲- آزمایش‌های مختلف در اقتصاد رفتاری، وجود این دو گرایش را در انسان‌ها نشان داده است. علاوه بر آن به نظر می‌رسد تجربیات روزانه هر یک از ما موید وجود این دو گرایش به درجات مختلف، هم در خودمان و هم در دیگران باشد.

۳- بنا به مشهدی‌اقدم (۱۳۹۴) در حالی که اقتصاددانان نهادگرای قدیم معتقدند که خواسته‌های افراد درون‌زا هستند، اقتصاددانان متعارف معتقدند که این خواسته‌ها برون‌زا بوده و خارج از قلمرو تحقیق اقتصادی قرار دارند.

۴- عنوان مقاله بکر و دیگران (۱۹۷۷) به صورت «De Gustibus Non Est Disputandum» است و در اصل یک ضرب‌المثل لاتین است که در زبان انگلیسی به صورت «There is no Accounting for Taste(s).» ترجمه شده و در زبان فارسی به این صورت ترجمه شده که «سلیقه(ها) دلیل نمی‌خواهند.» به نظر می‌رسد اگر دعاوی ضرب‌المثل چنین باشند: ۱- ترجیحات افراد در طول عمرشان تغییر نمی کنند و ۲- نمی‌توان چگونگی شکل‌گیری و تحول سلایق افراد را با روش‌های علمی مورد بررسی قرار داد، این دعاوی قابل دفاع نخواهند بود.

www.SID.ir

Arshive of SID

فرد بزرگ سال. از این رو، می‌توان حدس زد که از نظر آنان، انتظار این‌که فردی بزرگ سال بتواند بین خودخواهی و عدالت‌خواهی دست به انتخاب بزند، خیالی در حد محال خواهد بود، اما در نقد این باور می‌توان پرسید چرا در مورد یک فرد خردسال چنین تغییر ترجیحاتی ممکن است؟ آیا یک دلیل عمده آن این نیست که ممکن است یک فرد خردسال در جریان رشد عقلی و اخلاقی خود بتواند ترجیحاتش را تغییر دهد؟ و اگر چنین امکانی برای یک فرد خردسال وجود دارد، چرا برای یک فرد بزرگسال ممکن نباشد؟ حتی متفکرانی چون مارکس و فروید که اولی انسان‌ها را مقهور روابط اقتصادی تولیدی و دومی آنان را مقهور عقده‌های روانی می‌دانستند، هر دو از طریق خلق آثار فکری به نحوی معقول انتظار داشتند که افراد بزرگسال و نه خردسال، با کسب آگاهی‌های جدید، بتوانند رفتارشان را از طریق تغییر ترجیحات یا سلایقشان، تغییر دهند.

اما دیدگاه بکر را می‌توان براساس آنچه هانسن[1] و دیگران (۲۰۱۲) در مورد ترجیحات بیان کرده‌اند به نحو عمیق‌تری مورد بحث قرار داد. نویسندگان این سوال مهم را مطرح می‌کنند که آیا ترجیحات عقلا نقدپذیر هستند؟ در پاسخ چنین بحث می‌شود که ترجیحات فقط به دو طریق ممکن است در معرض نقد عقلانی قرار گیرند:

۱- اگر ناسازگار باشند؛ به این معنی که ناقض برخی اصول موضوعه عقلا موجه باشند.

۲- ترجیحات (در ترکیب با باورها)، فرد تصمیم‌گیرنده را به استنتاج‌هایی ملزم کنند که مجموعه ترجیحات حاصل ناسازگار باشند.

آنگاه در ادامه بحث، ترجیحات به دو دسته طبقه‌بندی می‌شوند: الف- ترجیحات ذاتی[2] یا مستقل که از ترجیحات دیگر قابل استخراج نیستند، ب- ترجیحات عرضی[3] یا وابسته که به صورت ابزاری و براساس باورها، از ترجیحات ذاتی قابل استخراج هستند. براساس این طبقه‌بندی ترجیحات، در پاسخ به سوال مطرح شده، گفته می‌شود که نقد عقلی ترجیحات عرضی، از طریق نقد باورهای پشتیبان آن‌ها و بررسی سازگاریشان با ترجیحات ذاتی ممکن است، اما آیا ادعاهایی عقلا موجه در مورد ترجیحات ذاتی معین، یعنی ترجیحاتی که به ترجیحات دیگر وابسته نیستند، می‌تواند وجود داشته باشد که چنین

1- Hansson
2- Intrinsic Preferences
3- Extrinsic Preferences

www.SID.ir

Arshive of SID

ترجیحاتی نادرست هستند یا باید تغییر کنند؟ نویسندگان پاسخ منفی هیوم[1] و پیروانش به این سوال را چنین بیان می‌کنند که هیوم معتقد بود چون عقل و عاطفه (یا باورها و امیال) در نهایت دو حوزه جداگانه از وجود آدمی هستند و ترجیحات ذاتی فقط معلول عواطف یا امیال هستند و از جنس افکار یا محصول استدلال عقلانی نیستند، این ترجیحاتِ غیر قابل تحویل به باورها، عقلا نقدپذیر نیستند. بنابراین، طبق موضع هیوم، اول اینکه در مورد ترجیحات ذاتی، درست و نادرست معنی ندارد، زیرا این ترجیحات از جنس باور نیستند. دوم اینکه اگر این ترجیحات قابل تغییر باشند، تغییر آن‌ها در خود یا دیگران نه از طریق ادله عقلی، بلکه فقط از راه علل غیر عقلانی (به عنوان مثال، از طریق ایراد خطابه‌ای شورانگیز!) میسر است.

اما در مورد استدلال هیوم که به نظر می‌رسد استدلال بکر نیز در نهایت بر آن مبتنی است چه می‌توان گفت؟ نخست به یک نتیجه منطقی این استدلال توجه کنیم. اگر امکان‌ناپذیری نقد عقلی ترجیحات ذاتی -که اساس سایر ترجیحات هستند، پذیرفته شود- به نظر می‌رسد راه نقد اخلاقی که یک مولفه اساسی آن نقد عقلی است نیز بسته خواهد شد. در این صورت چون دیگر امکان گفتگوی عقلی در مورد اساسی‌ترین ترجیحات انسان‌ها وجود ندارد در ظاهر راهی جز توسل به عواطف و از جمله توسل به خشونت برای حل و فصل مشکلات اساسی که ریشه در تفاوت ترجیحات ذاتی (یا امیال) دارند، باقی نخواهد ماند. به‌ویژه نه تنها هیچ فردی نخواهد توانست ترجیحات ذاتی دیگران را در معرض نقد عقلی و اخلاقی قرار دهد، مقدم بر آن هیچ فردی نخواهد توانست حتی ترجیحات خودش را نیز در معرض چنین نقدهایی قرار دهد.

علاوه بر نتیجه منطقی خردناپسند چنین استدلالی، می‌توان مقدمات استدلال هیوم را بر مبنای ماهیت و نحوه بیان ترجیحات ذاتی نیز مورد بحث قرار داد. همان طور که هانسن و دیگران (۲۰۱۲) بحث می‌کنند، ترجیحات به دو صورت بیان می‌شوند: یا آن‌طور که در فلسفه و منطق رایج است به زبان جملات و گزاره‌ها یا آن‌طور که در اقتصاد رایج است به زبان سبدهای کالایی. حال کافی است توجه کنیم که ترجیحات ذاتی به هر یک از این دو شیوه که بیان شوند، واجد محتوای مفهومی خواهند شد و همین که چیزی واجد محتوای مفهومی شد، نقد عقلی آن نیز ممکن خواهد شد. به عبارت دیگر، ترجیحات ذاتی، اگر

1- Hume

www.SID.ir

Arshive of SID

قرار باشد که از جنس ترجیحات باشند، چاره‌ای ندارند جز این‌که به قالب مفاهیم ریخته شوند و اگر بنا باشد این ترجیحات براساس اصول موضوعه کامل بودن و انتقال‌پذیری، قابل رتبه‌بندی باشند، لازم است فرد بتواند گزینه‌های پیش روی خود را دو به دو با هم مقایسه کند[1] و روشن است که در مواردی انجام چنین مقایسه‌ای نیازمند استفاده از حجم زیادی از اطلاعات و مفاهیم است. اگر این استدلال معتبر باشد، نتیجه می‌گیریم که ترجیحات ذاتی را نیز می‌توان همچون ترجیحات عرضی براساس اصول موضوعه ترجیحات مورد نقد عقلی قرار داد.

به نظر می‌رسد فقط در یک صورت نقد عقلی ترجیحات ممکن نباشد و آن هنگامی است که مجموعه ترجیحات ذاتی یا امیال مستقل از عقل، صرف‌نظر از این‌که یکی یا چند تا باشند به منزله مجموعه نیروهای فیزیکی دیده شوند. در این حالت خواسته‌های این امیال (یا به تعبیرآنتیفون، مطالبات درونی) به این نحو با نیروهای فیزیکی قابل مقایسه هستند که همان طور که در مورد یک جسم فیزیکی، برآیند نیروی وارد بر آن جسم است که سکون یا حرکت آن و همچنین مسیر حرکت آن را طبق قوانین نیوتون در حرکت تعیین می‌کنند، در مورد امیال درونی نیز می‌توان تصور کرد که برآیند نیروهای وارد شده از طرف این امیال، بدون این‌که لازم باشد به زبان ترجیحات بیان شوند، چگونگی رفتار آدمی را تعیین خواهند کرد. در این صورت محتوای غیرعقلانی و عدم امکان نقد عقلی و اخلاقی رفتار از قبل نیز آشکارتر خواهد شد. اگر این استدلال معتبر باشد، می‌تواند تاییدی بر تاثیرپذیری هیوم از مکانیک گالیله و نیوتون باشد.

همچنین اگر بتوان چگونگی رفتار تک‌تک افراد تشکیل‌دهنده یک جامعه را توسط برآیند نیروهای وارد شده از طرف امیالشان تعیین کرد، آنگاه با فرض درستی آموزه فردگرایی روش‌شناختی و بر مبنای برآیند نیروها -البته این بار در سطح جمعی و نه همچون قبل در سطح فردی- می‌توان سکون یا حرکت جامعه و همچنین مسیر حرکت آن را نیز تنها توسط همین امیال و بدون توسل به عقل یا اخلاق تعیین کرد. به این طریق محتوای غیرعقلانی ترجیحات، علاوه بر سطح حیات فردی در سطح حیات جمعی نیز آشکارتر از قبل پدیدار خواهد شد.

۱- در اینجا منظور از مقایسه ترجیحات، توانایی فرد برای انجام مقایسه بین گزینه‌های پیش‌رویش است.

www.SID.ir

Arshive of SID

د اینجا لازم به ذکر است که دوگانگی بین عقل و عواطف که هیوم از آن دفاع می‌کند با دوگانگی بین واقعیت و تصمیم که مورد حمایت کسانی چون پوپر است، تفاوت دارد؛ از نظر پوپر (۱۳۶۴) نه واقعیت‌های جهان طبیعی و اجتماعی بیرون از وجود ما و نه واقعیت‌های جهان درون ما (از قبیل امیال ما) هیچ‌کدام به تنهایی تعیین‌کننده «تصمیم بنیادی اخلاقی» ما نیستند. برعکس اخذ «تصمیم بنیادی اخلاقی» و نه پیروی غیر عقلانی از «یک یا چند میل نهایی مستقل از عقل» منوط به سنجش عقلانی پیامدهای آن تصمیم و همچنین سنجش پیامدهای ارضای امیال مختلف در رابطه با آن تصمیم است.

حال با جمع‌بندی مطالب بالا، می‌توان مساله اساسی را که در ابتدای این قسمت مطرح شد به این شیوه روشن‌تر صورت‌بندی کرد: چگونه می‌توان انتخاب بین خودخواهی و عدالت‌خواهی را به منزله اتخاذ یک تصمیم بنیادی اخلاقی، با استفاده از نظریه انتخاب عقلانی و در چارچوب نظریه عدالت رالز مورد بررسی قرار داد؟ قابل تصور است که در اتخاذ این تصمیم بنیادی اخلاقی، عوامل چندی دخیل هستند، ادعایی که در اینجا مطرح می‌شود این است که عامل موثر و مستقیم در اتخاذ این تصمیم، نوع انسان‌شناسی فرد تصمیم‌گیرنده است. در ادامه به منظور دفاع از این ادعا، مبانی انسان‌شناختی نظریه عدالت رالز و نظریه حکومت هابز بر مبنای نظراتی که پیشتر از هابز ذکر شد با هم مقایسه می‌شوند.

انسان‌شناسی فلسفی هر فرد به معنای تصور هر انسانی از خود و دیگران، یکی از مبانی نظام فکری یا فلسفی وی را تشکیل می‌دهد.[1] این مبانی فکری، نه تنها نقش تعیین‌کننده در شکل دادن به نظریه عدالت یا نظریه حکومت هر فرد و از جمله متفکران دارند، بلکه مبنای اساسی تصمیم‌گیری وی به منزله یک موجود عاقل، در موقعیت‌های انتخاب و در حیات فردی و جمعی است. بنابراین، کسانی نیز که برمبنای نظریه انتخاب عقلانی در صدد تبیین چگونگی انتخاب انسان در موقعیت‌های مختلف هستند، براساس نوعی مبانی فکری است که چنین تلاشی را سامان می‌دهند و از این رو قابل انتظار است که با تغییر آن مبانی فکری و بویژه تغییر مبانی انسان‌شناسی، روش تبیین آنان و نتایج تبیین‌شان نیز دگرگون شود.

۱- منظور از مبانی نظام فکری یا مبانی فلسفی، بنیادی‌ترین تصورات و تصدیقاتی است که سایر تصورات و تصدیقات یک نظام فکری، منطقاً بر آن مبتنی یا حداقل با آن سازگارند. مبانی یک نظام فکری را به صورت‌های مختلفی می‌توان طبقه‌بندی کرد که یک طبقه‌بندی آن می‌تواند به این صورت باشد: ۱- هستی‌شناسی، ۲- انسان‌شناسی، ۳- معرفت‌شناسی - روش‌شناسی و ۴- ارزش‌شناسی - اخلاقی

www.SID.ir

Arshive of SID

با این مقدمه می‌توان از طریق مقایسه انسان‌شناسی رالز و هابز، نشان داد که چگونه این دو نوع انسان‌شناسی متفاوت می‌توانند به دو نوع تصمیم بنیادی اخلاقی متفاوت منجر شوند. در قسمت‌های پیشین دیدیم که چگونه رالز نظریه عدالت خود را بر یک انسان‌شناسی معین بنا کرد. از نگاه رالز، آدمیان در وضعیت اولیه یا وضع طبیعی[1] موجوداتی برابر، عاقل و اخلاقی هستند و براساس چنین نگاه خوش‌بینانه‌ای به طبیعت انسان بود که نظریه عدالت خود را بنا کرد. در مقابل، هابز که او نیز همچون رالز از قائلان به نظریه قرارداد اجتماعی و بلکه از بانیان آن نظریه در آغاز عصر مدرن شناخته می‌شود، نظریه حکومت خود را براساس یک انسان‌شناسی مکانیکی و تماما یا حداقل بیشتر ماتریالیستی مبتنی کرد. بر مبنای انسان‌شناسی بدبینانه هابز، دیدیم: «در وضع طبیعی، زندگی انسان گوشه‌گیرانه، فقیرانه، فرومایه، وحشیانه و کوتاه است.» می‌توان دید که پذیرش هر یک از این دو نوع انسان‌شناسی، چه آثار پردامنه‌ای در عرصه‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی و از جمله در فلسفه اخلاق به‌دنبال دارد. از جمله می‌توان دید مبنای تصمیم بنیادی اخلاقی متفاوت رالز و هابز مبنی بر انتخاب بین عدالت‌خواهی و خودخواهی تا حد زیادی بر این دو انسان‌شناسی متفاوت بنا می‌شود.

تفاوت این دو نوع انسان‌شناسی، علاوه بر حوزه فلسفه اخلاق، حوزه مرتبط فلسفه سیاسی را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. رالز نظام سیاسی مطلوب خود را آن چنان که هم در نظریه‌ای در باب عدالت و هم در اثر بعدیش با نام لیبرالیسم سیاسی بسط می‌دهد بر همین انسان‌شناسی بنا می‌کند. در مقابل هابز بر مبنای انسان‌شناسی خود، نظام سیاسی مطلوبش را در هیات و هیبت یک لویاتان (اژدها) می‌بیند که بیش از هر ارزشی باید در خدمت ارزش ایجاد و حفظ امنیت در بین انسان‌هایی باشد که در هر لحظه براساس طبیعت خودخواهانه‌شان درصدد تعرض به حقوق دیگری هستند. می‌توان توضیح داد که چگونه از دل این دو نوع انسان‌شناسی متفاوت، دو نوع نظام سیاسی که اتفاقا هر دو می‌توانند دموکراتیک نیز باشند قابل تحقق است. براساس نظم هابزی، نظام سیاسی دموکراتیک بر توازن شکننده و بی‌ثبات امیال خودخواهانه بنا می‌شود که با اندک تغییری در توازن

۱- وضع طبیعی به مفهوم طبع یا ماهیت انسان در حالت بی‌دولتی، یعنی در حالتی است که قوه قهریه دولت وجود ندارد، بنابراین، در چنین وضعیتی که قوه قهریه دولت به منزله یک عامل بازدارنده یا تنبیه‌کننده وجود ندارد، آدمیان به نحوی روشن، طبع یا ذات خود را به ظهور می‌رسانند.

www.SID.ir

Arshive of SID

نیروهای سیاسی، گرایش به بی‌ثباتی و تفوق خودخواهی گروهی بر گروه دیگر دارد در حالی که براساس نظم رالزی، نظام سیاسی دموکراتیک مبتنی بر پذیرش مشترک افراد از عدالت به مثابه انصاف بنا می‌شود که براساس همان پذیرش مشترک، گرایش به ثبات دارد. البته می‌توان حدس زد که این دو نوع نظام سیاسی دموکراتیک مختلف، خود می‌تواند چه آثار پر دامنه‌ای در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها به‌دنبال داشته باشد.

اگر این دو نوع انسان‌شناسی چنین آثار پردامنه‌ای به‌دنبال دارند، می‌توان پرسید که خود محصول چه علل و عواملی هستند؟ طبق توضیحی که در مورد مبانی فلسفی ذکر شد، هر انسان‌شناسی با یک هستی‌شناسی با یک معرفت‌شناسی (و روش شناسی مبتنی بر آن) و با یک ارزش‌شناسی (و نظام اخلاقی مبتنی بر آن) در ذهن متفکر هماهنگ می‌شود. به عنوان مثال مبنای هستی‌شناسی هابز این است که جهان هستی یک ماشین عظیم است که حرکات آن فقط براساس قوانین مکانیک تنظیم می‌شود و این مبنای هستی‌شناسی با هر گونه مبنای انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و نظام ارزشی قابل جمع نیست هر چند که تناظری یک به یک نیز بین این ارکان فکری وجود ندارد. همچنین از توالی ذکر شده برای مبانی فلسفی نتیجه نمی‌شود که به عنوان مثال، انسان‌شناسی یا نظام ارزشی باید از مبنای هستی‌شناسی منتج شود و یا رالز مبنای هستی‌شناسی خود را چندان تصریح نمی‌کند و گر چه بسیاری از اندیشه‌های خود را برگرفته از کانت می‌داند، گویی برخلاف کانت و شاید در مقابل نظر وی که وجود خدا و جهان دیگر را از مبانی اخلاقی نتیجه می‌گیرد، نظریه عدالت خود را چنان خودکفا تصور می‌کند که گویی در صورت تحقق آن در این جهان، وجود جهانی دیگر برای پاداش یا کیفر ضرورتی ندارد. رالز (۱۹۷۱– ص ۴۵۴) در این مورد می‌نویسد: «هیچ ضرورتی برای توسل به آموزه‌های کلامی یا ماوراءالطبیعی برای حمایت از اصول عدالت وجود ندارد. همچنین ضرورتی وجود ندارد تا جهان دیگری تصور کنیم که نابرابری‌هایی را که این دو اصل در این جهان مجاز می‌دارد، جبران یا تصحیح کند.»

ادعا شده که نوع شرایطی که فرد در آن رشد می‌کند، می‌تواند در شکل‌گیری نوع انسان‌شناسی وی موثر باشد و به عنوان شاهدی بر این ادعا گفته می‌شود که شکل‌گیری یک انسان‌شناسی بدبینانه نزد هابز تا حدود زیادی متاثر از شرایط ناامن انگلستان در زمان حیات طولانی وی بود که احتمالا ناامن‌ترین دوره در تاریخ سیاسی انگلستان به‌شمار

www.SID.ir

Arshive of SID

می‌رود. اما در مورد رالز چطور؟ رالز نیز در سنین جوانی در جنگ جهانی دوم، به عنوان یک سرباز آمریکایی در یکی از خطرناک‌ترین جبهه‌های جنگ در ژاپن جنگید. از این رو، به نظر می‌رسد آنچه نقش موثرتری در شکل‌گیری انسان‌شناسی فرد دارد، نوع طرح مساله توسط وی و پاسخی است که وی به آن مساله می‌دهد و این پاسخ از واقعیات زندگی فرد اخذ نمی‌شود، بلکه چه بسا پاسخ وی برای آن مساله در تضاد با برخی واقعیات موجود نیز باشد. رالز انگیزه اصلی خود را برای طرح یک نظریه نوین عدالت، حل یک مساله اساسی در سنت طولانی فلسفه سیاسی می‌دانست که همانا چگونگی ایجاد سازگاری بین آزادی‌خواهی و تساوی‌طلبی است که اتفاقا از زمان هابز و شاید قبل از آن از زمان ماکیاولی مطرح بود. بنابراین اگرچه هابز و رالز با مساله نسبتا مشابهی مواجه بودند، اما پاسخ این دو به آن مساله، تفاوت‌های زیادی با هم داشت.

٦- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدف عمده این مقاله، ارائه تبیینی اقتصادی- فلسفی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در نظریه مصرف‌کننده و به طور کلی‌تر در نظریه انتخاب عقلانی بر مبنای نظریه عدالت رالز بوده است. می‌توان رویکرد مقاله را با رویکرد رالز به این صورت مقایسه کرد که رالز بر مبنای نظریه عدالت خود معتقد است که افراد عاقل، به طور اخلاقی برابر و به لحاظ سیاسی آزاد در یک وضعیت اولیه فرضی، از ورای یک حجاب جهل در مواجهه با مساله انتخاب اصولی برای چگونگی شکل دادن به ساختار اساسی جامعه‌ای که قرار است در آن با هم زندگی کنند، دو اصل عدالت پیشنهادی توسط وی را در مقابل سایر اصولی که به آن‌ها پیشنهاد شده، خواهند پذیرفت. یک هدف عمده رالز در نظریه عدالت خود، استخراج اصول عدالت به مثابه انصاف بوده است. حال سوال این است که اگر اصول عدالت پیشنهاد شده توسط وی را به منزله اصول شکل دهنده به ساختار اساسی جامعه در سطح کلان بپذیریم، چگونه می‌توان این اصول را در سطح خرد و به‌ویژه در نظریه مصرف‌کننده و از آن عمیق‌تر در وجود انسان‌ها نیز نهادینه کرد؟ در پاسخ بر مبنای نظریه عدالت رالز بحث شد که چگونه اصل موضوع اشباع‌ناپذیری یا فزون‌طلبی اکید که لازمه اجتناب‌ناپذیر آن، ترجیح ثروت بیشتر بر ثروت کمتر توسط مصرف‌کننده است به منزله یک اصل خودخواهانه، در تضاد آشتی‌ناپذیر با اصول عدالت به مثابه انصاف قرار می‌گیرد

www.SID.ir

Arshive of SID

و بر این اساس می‌توان گفت که اگر خواهان نیل به جامعه‌ای عادلانه‌تر هستیم نه تنها باید تلاش کنیم تا اصول عدالت را در ساختار اساسی جامعه نهادینه کنیم، بلکه مقدم بر آن لازم است: اول، درک روشنی از این واقعیت داشته باشیم که میل به خودخواهی و میل به عدالت‌خواهی دو میل اساسی(فطری) در وجود ما آدمیان هستند. دوم، این دو میل بنا به توضیحاتی که ذکر شد با هم ناسازگارند. سوم، گریزی از انتخاب بین این میل وجود ندارد. چهارم، هر یک از ما به منزله یک موجود اخلاقی که هم حق تصمیم‌گیری داریم و هم در مقابل تصمیم خود مسئول هستیم، باید بین این دو، دست به یک انتخاب اساسی بزنیم. اگر انتخاب اساسی ما، بر ترجیح عدالت‌خواهی بر خودخواهی قرار گرفت، آنگاه مبارزه بسیار دشوار مهار خودخواهی و تقویت عدالت‌خواهی، نخست در خود و بعد در دیگران را در پیش رو خواهیم داشت.

ای شهان کشتیم ما خصم برون/ ماند خصمی زو بتر در اندرون.
کشتن این کار عقل و هوش نیست/ شیر باطن سخره خرگوش نیست.
سهل شیری دان که صف‌ها بشکند/ شیر آنست آن که خود را بشکند

www.SID.ir

Arshive of SID

منابع

الف- فارسی

افلاطون (۱۳۵۳)، *جمهور*، مترجم محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران: ابن‌سینا.

سروش، عبدالکریم (۱۳۶۸)، *علم چیست؟ فلسفه چیست؟*، چاپ دهم، تهران: موسسه فرهنگی صراط.

مشهدی‌احمد، محمود (۱۳۹۴)، «نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری»، *فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی*، سال پانزدهم، شماره۵۷، صص ۱-۳۸.

هابز، توماس (۱۳۸۰)، *لویاتان*، مترجم حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

ب- انگلیسی

Becker, Gary S.; Stigler and J. George (March 1977), "De Gustibus non est Disputandum", *The American Economic Review. American Economic Association.* **67** (2): 76–90.

Blume, E. and D. Easley (2008),"Rationality", *The New Palgrave Dictionary of Economics* , 2nd Edition.

Debreu, G. (1959), *Theory of Value: An Axiomatic Analysis of Economic Equilibriu,*. New York: Wiley.

Dietrich, F. and C. List, (2013), "Where do Preferences Come from?" *Int Game Theory*, 42: 613. doi:10.1007/s00182-012-0333-y

Hobbes, T., 1651, *Leviathan*, in E. Curley (ed.), Leviathan, with selected variants from the Latin edition of 1668, Indianapolis: Hackett, 1994.

Hansson, Sven Ove and Grüne-Yanoff, Till, *Preferences*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2012 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2012/entries/preferences/>.

Jehle. G. A. and J. Reny, P. J. (2011), *Advanced Microeconomic Theory,* Third edition.

Wayne P. Pomerleau, "Justice, Western Theories of", Internet Encyclopedia of Philosophy. www.iep.utm.edu. Retrieved 2016-03-02.

Mas-Colell, A. , M.D. Whinston, and J.R. Green (1995), *Microeconomic Theory*, Oxford: Oxford University Press.

Pogge, T.,2002, World Poverty and Human Rights, Cambridge: Polity Press.

www.SID.ir

Arshive of SID

Popper, K.,(1945), "The Open Society and Its Enemies", 2 volumes. London: Routledge.

Rawls. John. (1971), *A Theory of Justice,* Cambridge: Belnap Press of the Harvard University Press.

Rawls, J., (1999), *The Law of Peoples*, Cambridge: Harvard University Press.

Robbins, L. (1935), "An Essay on the Nature and Significance of Economic Science", 2nd edn. London: Macmillan.

Sen. Amartya K. (1976), "Real National Income", *Review of Economic Studies,* 43, no. 1: 19-39.

Suppes, P. (1987), *Axiomatic Theories,* The New Palgrave: A Dictionary of Economics, First Edition, Edited by John Eatwell, Murray Milgate and Peter.

www.SID.ir